صفحات -2 تا 103 را از کتاب «ارض تسعين ، در احکام نماز و روزه در قطب و نواحی آن» انتخاب کرده اید ،

براي ضبط اين صفحات در ديسك ،در منوي File روي SaveAs كليك كرده و نام دلخواه خود را براي ضبط وارد نماييد.

فايل با پسوند htm. در ديسك ايجاد ميشود ، با كليك روي فايل توسط برنامه Internet Explorer ميتوانيد آن را مطالعه نماييد.

ارض تسعين ، در احكام نماز و روزه در قطب و نواحي آن
مؤلف : مرحوم آقاي حاج ابوالقاسم خان ابراهيمي (اع)
صفحات -2 تا 103

فهرست رساله ارض تسعين

٢ در علت تصنيف رساله
٧ نقل مقاله مجله درباره نماز و روزه در نواحي قطبي و جواب از آن در ضمن چهار فصل :
٨ فصل - در ذكر علت جواب دادن باين مطلب و اينكه علماي ازهر بدرست يا بغلط در مسائل اجتهاد ميكنند و اينطور نيست كه جواب ندهند و دربمانند پس اين عبارت كه ايشان در اين مسأله درمانده‌اند دروغ است
١٥ فصل - اينكه نوشته است آفتاب نيمه‌شب اسلام را در خطر انداخته قولي بي‌معني است
١٦ فصل - اينكه گفته زندگي در نواحي قطبي براي مسلمان مشكل است صحيح است و لكن اينكه گفته در نيمكره شمالي آفتاب در ماه اوت غروب نميكند عبارت غريبي است و هر جائي از آن حكمي دارد
٢١ فصل - در اينكه بر خلاف عبارت مقاله نه در نزد مجتهدين ازهر و غير آن و نه در نزد اهل حق مسأله غير قابل جواب نيست بلكه مجتهدين در جواب اجتهادي ميكنند و اهل حق هم با توسل باخبار آل‌محمد (ع) جواب ميدهند
٢٥ فصل - جواب از بعض جملات ورقه جوابيه مقاله فوق كه شخصي آنرا نوشته و عبارات او هم خالي از اشكال نيست از جمله اينكه گفته كه اين ايراد بر ملل ديگر هم وارد است صحيح است لكن اين توصيه كه مسلمين همان كاري را بكنند كه ديگران ميكنند صحيح نيست و توضيح اينكه بعض ايامي كه در آيات و اخبار ذكر شده از ايام اين دنيا نيست و مقصود مراتب است

---

٣٥ فصل - در توضيح اشكال اين عبارت كه گفته است همانطور كه پيدا نشدن دزد دليل تعطيل حكم حد سارق نيست اجرا نشدن حكم روزه در مكاني هم دليل تعطيل آن

حكم نميشود و اين اگر قياس باشد كه حرام است و اگر تمثيل باشد تمثيل صحيحي نيست
٣٧ فصل - در اينكه گفته است نسبت عجز بعلماي از هر دروغ است و شافعي در كتاب امّ جواب آنرا داده در حالي كه شيعي نبايد باين ترتيب اجتهاد سني را كه مسلما غلط است تأييد كند
٤٠ فصل - در اينكه گفته است احكام شرعيه روزانه مثل ساير امور روزانه است و هر كار براي اينها ميكند براي آنها هم بكند در حالي كه اين مقايسه درست نيست
٤٤ فصل - در اينكه حكمي كه در جواب مقاله دادهاند مجمل و مورد تأمل است و ذكر دلايل اجمال و اشكال آن
٥٣ فصل - در نقل همين حكم از كتاب عروة الوثقي و ذكر موارد اشكال آن
٦١ فصل - در ذكر حكم شيخ مرحوم (اع) در اين باب
٦٤ فصل - شرح عبارت شيخ (اع) باين مضمون كه كساني كه در ارض تسعين باشند كه تمام سال در آنجا يك روز و يك شب است از شدت سردي حيوان در آنجا زندگي نميكند
٦٥ فصل - شرح عبارت ايشان باين مضمون كه در آنجا هر گاه آفتاب در درجهٔ باشد كه مسامت با قمه رأس باشد اول زوال است

٦٧ فصل - شرح عبارت ايشان باين مضمون كه موقع زوال وقت نماز ظهر و عصر است
٧٠ فصل - شرح عبارت ايشان باين مضمون كه همين كه آفتاب از موقع زوال يك ربع فلك را سير نمود موقع نماز مغرب است و متعاقب آن نماز عشاء ، و حكمت اينكه چرا شب و روز اصلي دوازده ساعت است
٧٩ فصل - در اينكه همه شرايط تشخيص وقت در آفاق معتدله در ارض تسعين جمع نيست و عبادات هم توقيفي است و بقاعده يسر و قاعده حرج نميتوانيم وضع عبادت نمائيم و ذكر دلايل بقاي تكليف در اين نواحي
٨٩ فصل - شرح عبارت شيخ (اع) باين مضمون كه بهمين قاعده ماههاي صيام شناخته ميشود پس اشكالي نيست و شمرده ميشود هر دوره يك روز و يك شب و هر سي دوره يك ماه و تعيين ماه اول اگر معلوم است فبها و اگر نه برميگردد بمظنه و امارات ، و توضيح اينكه شرعا عمل بمظنه در موضوع در مواردي مجاز است لكن عمل بمظنه در حكم بدلايل قطعي شرعي حرام است
٩٤ فصل - در بيان مسأله روزها يا شبهاي بسيار كوتاه يا متصل و بيان تكليف در آنها
٩٧ فصل - در اينكه فوائد و محسناتي كه در ورقه جوابيه براي روزه شمرده شده بود دليل عمل بتكليف نميشود و عمل بجهت امتثال است لاغير
(مقابله شد)

رساله ارض تسعين
در بيان احكام نماز و روزه در نواحي قطبين
از تصنيفات عالم رباني و فقيه صمداني
مرحوم آقاي حاج ابوالقاسم خان ابراهيمي كرماني اعلي الله مقامه

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين و لعنة الله علي اعدائهم اجمعين .
اما بعد چنين گويد بنده كمترين ابوالقاسم بن زين‌العابدين اعلي الله مقامه كه در چند شب قبل از اين كه در منزل يكي از محترمين در مجلس روضه براي استماع ذكر مصائب حضرت خامس آل عبا سيدالشهداء روحي و ارواح العالمين فداه حاضر شده بوديم يكي از اجله اخوان عظيم الشان و اعزه اهل علم و فضل و بيان كه حق ايشان عظيم و امتثال امرشان بر مخلص صميم واجب بود ورقهٔ مرحمت فرمودند كه در طهران چاپ زده بودند و براي آن جناب هم فرستاده بودند و امر فرمودند باين حقير كه مطالعه نمايم و اگر در اين باب چيزي بدانم بعرض برسانم يا كلماتي برنگارم و در آن مجلس كه مجال مطالعه دست نداد تا بمنزل برگشتم و پس از ملاحظه و مراجعه چنين يافتم كه ايراد و اعتراضي است كه يكي

از معاندين اسلام يا مبدعين تازه خواسته است بر دين اسلام وارد بياورد و جوانان بي‌خبر از دين و ايمان را بيش از پيش متزلزل نمايد و بشبهه بيندازد و امثال اين اعتراضات در اين اوقات چيز تازهٔ نيست و فراوان است و از اسباب خذلاني است كه خداوند بر دست شيطان در اين آخر الزمان براي بندگان در اثر نافرماني كه ميكنند فراهم فرموده و اينها نتيجه كفران نعمت خود ما مسلمانان است كه باينطور در دام شيطان افتاده‌ايم و از مبادي خير مطرود شده‌ايم و خداوند ميفرمايد بكفرهم لعنّاهم و جواب از اينگونه اعتراضات هم كه بر احكام جزئيه اسلام بخيال خود وارد ميآورند و مقصودشان انكار اصول و مباني كليه است مفيد فايده معتدّ بهي نيست و درد آنها را دوا نميكند زيرا مقصود آنها ظاهر است و مرادشان برانداختن اساس اسلام است نه فهميدن مسائل جزئيه براي عمل كردن چنانچه از عبارات همين سؤال كه ذيلا نقل خواهيم كرد و هم از حالت عمومي جامعه اعم از مسلمين يا ملل ديگر ظاهر است كه در اين ايام در صدد اصلاح مسائل دين يا پي بردن بحقيقت آن نيستند مگر معدود بسيار كمي كه از گوگرد احمر كمتر هستند و جواب از مسائل جزئيه بآن اشخاص كه منظورشان دانستن همان مسأله نيست بلكه مقصودشان هدم اساس اسلام است چندان مفيد فايده نيست و آن مسأله را كه جواب دادي مسأله ديگر طرح ميكند و اصولا جواب از مسأله جزئي در مورد

صفحه ٤

تشكيك يا انكار امور كلي قانع‌كننده نيست و با اين قبيل اشخاص اگر واقعا طالب فهميدن شده باشند استدلالات كلي بايد نمود خاصة كه در جزئيات مسائل عقل دخالتي ندارد و در مباني و اصول كليه اسلام بايد استدلال بعقل نمود و مسائل جزئيه را حقاً بكسي بايد جواب داد كه ميخواهد عمل بكند نه بآن كسي كه از پي بهانه است و بعقيده كمترين در اين ايام مطلقا مورد فرمايش جهان‌مطاع پيغمبر صلي الله عليه و آله هم كه فرموده است همينكه بدعتها ظاهر شود بر عالم است كه اظهار علم خود را بنمايد نيست زيرا مورد اين فرمايش آن وقت است كه اقلا عامل بسنتي در ميانه باشد و بخواهد كه بدعت را از سنت تشخيص بدهد و از بدعت احتراز نمايد و اگر گوينده و دانائي هم در ميانه بود و اظهار كرد از او بشنوند و بپذيرند و آنچه اين اوقات از حال ابناء زمان پيداست اين است كه در اين زمينه نيستند و جز باصلاح امور مادي نميپردازند و عالم ديگري را خيال نميكنند و حتي آنها كه دم از دين ميزنند ديني را طالبند كه احكام آن متكفل آسايش دنيوي آن هم موافق شهوت خودشان باشد و اگر اندك زحمتي در بعضي از احكام آن احساس كردند قبول نميكنند و بر حاملين آن رد مينمايند و نسبت دروغ ميدهند و اين حال آنها است كه اظهار دين ميكنند و الا اغلبشان منكر جميع مباني هستند بلكه بطور كلي طوق عبوديت را براي خدا هم از گردن برداشته‌اند و خدائي را ميخواهند

صفحه ٥

كه بنده آنها باشد و پيغمبري را ميجويند كه امت آنها باشد و بر حسب شهوت آنها حكمي كرده باشد و امامي را ميطلبند كه پيروي آنها را نمايد و محكوم باشد كه موافق عقل ناقص هر كدامي حكمي قرار داده باشد كه اگر فرمايش او با عقول ناقصه تطبيق ننمود فورا مثل آب خوردن رد نمايند و حديثي هم در اين باب آورده‌اند ***مرحوم ملا محسن كاشاني (ره) مرفوعا از پيغمبر صلي الله عليه و آله روايت كرده است اذا جاءكم عني حديث فاعرضوه علي كتاب الله فما وافق كتاب الله فاقبلوه و ما خالفه فاضربوا به عرض الحائط انتهي ، و طبرسي عليه الرحمه هم مرسلا اين حديث را از پيغمبر صلي الله عليه و آله نقل ميكند و علاوه بر اينكه اين روايت شبيه بفرمايشات و اخبار ديگر ايشان نيست و بسياق اخبار عامه ميماند و شاذ و نادر است و اسناد آن هم معلوم نيست و در كتب اخباري كه مدار عمل شيعه بر آنها است روايت نشده مخالف با اخبار زيادي است از ائمه عليهم السلام كه آنچه از اين قبيل اخبار نسبت بايشان داده شده رد نكنيم و تكذيب ننمائيم بلكه رد بسوي گوينده نمائيم منتهي عمل بآن نميكنيم و بهمين دلائل باين روايت عمل نميكنيم و اساءه ادب نمينمائيم و بعرض حائط نميزنيم و اگر ثابت بشود كه عمل باين حديث بايد نمود اول اين معامله را با خود اين روايت ميبايست نمود زيرا مخالف با اخبار صحيحه زيادي است كه موافق با كتاب و سنت جامعه و عقل سليم و عرف و ادب هستند و آنچه در اخبار صحيحه خودمان داريم آن است كه هر چه بر خلاف كتاب و سنت روايت شده است بآن نگيريم و عمل نكنيم اما رد كردن و تكذيب نمودن و بر ديوار زدن خلاف اصول و رسوم بندگي و تشيع است و احتمال قوي ميرود كه اصلا اين روايت از مجعولات عامه باشد باين دليل كه نظير آن را در اخبار آل‌محمد عليهم السلام نمي‌بينيم و بر اهل تتبع مخفي نيست . (مؤلف) .***

و ميگويند آنرا بعرض حائط بزنيد كه اگر در تصحيح اين حديث زحمتي هم بكشند بمضمون خود آن حديث بايد همين حديث را بعرض حائط بزنند زيرا بر خلاف اخبار معتبره ما است و فرمايش امام را در هيچ حال نميتوان رد كرد منتهي اين است كه براي

صفحه ٦

صحت عمل قواعدي را دستور فرموده‌اند كه بايد رعايت نمود . خلاصه آنكه مردم اين زمان عالمي را ميخواهند كه نوكر و مقلد مقلدين باشد و بفتوي و ميل آنها راه برود و كمك براي مشتهيات دنيوي آنها باشد و در اخلاق و اطوار و سلوك خود را بسليقه سواد اعظم و توده نادان و مقدس‌نماهاي احمق كه هنوز براي بار بردن حاضرتر از روشن‌فكران جديد هستند بيارايد و سلوكي كه آنها مي‌پسندند ولو بر خلاف شرع باشد بنمايد و احيانا اگر حكمي و فتوائي دارد ضرري بامور دنيا مطلقا نداشته باشد و فعلا عادت بر اين جاري شده است كه از خدا و پيغمبر و امام يا عالمي كه بغير

وجه مذكور باشد نمي‌پذيرند .

خلاصه آنكه در صدد اين عرايض نبودم و نيستم اگر نه ميديديد كه ميدان اين اوراق وسيع است و درد دل ما هم بسيار ولي با كمال افسوس خود را مجاز بر اين اظهارات نميدانيم و پنهان داشتن اين امور در صدور اولاي از اظهار در سطور است و فعلا خودداري ميكنيم ، و حسب الامر عين آن ايراد را كه القا شده است و در آن ورقه نقل از روزنامه } طهران مصور { نموده است در اينجا نقل ميكنيم و از بقيه آن سؤال و جوابي كه داده شده و پيداست كه عمده منظور از انتشار آن هم مقاصد سياسي بوده است كه در تحت اين عنوان نگاشته‌اند صرف نظر مينمائيم و هر كس خواسته باشد بهمان ورقه مراجعه مينمايد ، و بعد از ايراد آن ايراد هر چه خداوند خواسته باشد با فهم ناقص از اخبار آل‌محمد عليهم السلام و كلمات بزرگان دين استفاده كرده باشم بعرض خواهم رسانيد ان شاء الله .

و عين عبارات آن ايراد اين است :

آفتاب نيمه‌شب اسلام را در خطر انداخته اگر شما مسلمان پاك اعتقادي هستيد و فرايض و اعمال مذهبي را بدقت بجا ميآوريد دعا كنيد كه هيچگاه در ماه رمضان گذار شما بكشور فنلاند يا هر كشوري كه در نواحي قطبي قرار گرفته است نيفتد زيرا بطوري كه ميدانيد در فنلاند يا بطور كلي در نيمكره شمالي زمين آفتاب در ماه اوت غروب نميكند و همين موضوع در ماه رمضان امسال قضيه

بغرنجي را براي علماي مسجد } الازهر { مصر پيش آورده كه هنوز بحل آن توفيق نيافته‌اند اكنون چندين صد نفر مسلمان در فنلاند وجود دارد كه اتفاقات و حوادث جنگ آنها را بدان سرزمين كشانده است چون در فنلاند در ماه اوت آفتاب غروب نميكند و يا بقدري كم غروب ميكند و در غيبت آن فرصتي براي صرف يك غذاي حسابي نيست از اين رو مسلمانان فنلاند در برابر اين دو مسأله دشوار و حل‌نشدني قرار گرفته‌اند كه آيا همه ماه رمضان را روزه بگيرند و بطور كلي در اين ماه از خوردن غذا امساك كنند و يا اينكه مقدس‌ترين قانون مذهبي خود را نقض نمايند از اين جهت براي جستن راه حل بمجتهدين و مفتيهاي مصري رجوع كرده‌اند ولي علماي مصري هنوز هم در اين باب بمباحثه مشغول بوده و براي اين مسأله بغرنج و غير قابل حل هنوز راه علاجي نيافته‌اند

، راستي عقيده شما در اين باب چيست ؟
عرض ميكنم قسمتي از مندرجات آن صفحه كه بآن معترض غير معين نسبت داده شده همين بود كه عرض شد . و ما براي توضيح بيان فصولي چند عنوان ميكنيم و در هر فصلي عرايضي كه مقدمهٔ براي جواب اين اعتراض يا امثال آن باشد و مشتمل بر بعض مقاصد ديگر ما باشد بحول الله خواهيم نمود .
فصل - عادت مشايخ ما اعلي الله مقامهم بر اين بود كه باينگونه ايرادات و اين نوع معترضين جواب نميفرمودند مگر گاهي كه

صفحه ٩

علت خارجي پيدا ميكرد مثل همينطور موقعي كه باحترام جناب سائل دامت تأييداته و امتثال امر ايشان حقير متعرض عرض جواب ميشوم و اگر نه براي اين قبيل اشخاص كه سؤال را براي تعلم و تفهم نميكنند و قصدشان هم عمل كردن نيست جوابي نيست و قصد اينها استهزاء و توهين باسلام است و جواب آنها بر خداست و الله يستهزئ بهم و يمدهم في طغيانهم يعمهون ، ملاحظه فرمائيد سر تا پاي عبارت پيداست كه خودش اهل روزه نيست و معتقد است كه مسأله هم غير قابل حل است مگر اينكه بطور تفنن در آخر ميپرسد } راستي اعتقاد شما چيست ؟ { و قطع دارد كه در آفاق مذكوره بعض حدود اسلام مثل روزه ماه رمضان و امثال آن قابل اجرا نيست پس نعوذ بالله دين اسلام بي‌پا و بي‌اساس است ، و آنچه نسبت بعلماي جامع ازهر هم داده است مطلقا دروغ است و علماي ازهر از جواب اينگونه سؤال درنميمانند و اگر چنين سؤالي شده فورا جواب اجتهادي در مقابل آن ميگذارند حال صحيح باشد يا غلط كار نداريم ولي بي‌جواب نميگذارند زيرا قاعده تسنن از اول يعني بعد از پيغمبر صلي الله عليه و آله بر اين جاري شد كه خليفه پيغمبر را امت تعيين نمايند و در احكام هم اجتهاد نمايند و رأي خود را بموقع عمل گذارند و حضرت امير عليه السلام و سه نفر از اصحاب پيغمبر (ص) با آنها هم‌عقيده نشدند و مسمي بشيعه شدند و تدريجا زياد شدند

صفحه ١٠

و مسمي برافضه شدند و تدريجا و الحمد لله زياد شدند و بحدود هفتاد مليون يا بيشتر يا كمتر رسيدند و يك ربع مسلمين را تشكيل دادند و با مقايسه بعدد اوليه جمعيت شيعه در روز اول كه چهار نفر بودند و سنيها كه شايد در حدود چهارصدهزار بودند شيعه امروز سي‌هزار برابر سني تخمينا پيشرفت كرده است و اين در اثر شهادت علي ولي الله و تسليم از براي اوصياء منصوص پيغمبر (ص) و خودداري از خودسري و شركت در نبوت و قانون‌گذاري است . خلاصه آنكه اهل تسنن معتقدند كه احكام حلال و حرام و غير اين دو را كه پيغمبر (ص) فرموده است جميعا موافق عقل است و براي هر موضوعي و حادثهٔ هم مسلما در نزد پروردگار حكمي است منتهي بعضي را بر زبان پيغمبر (ص) فرموده و بعضي را نفرموده آنچه را كه فرموده و در شرع مصرح است ميگيريم و آنچه را كه نفرموده خود اجتهاد ميكنيم و بعقل خود رأي ميدهيم يا باحكامي كه نظير آنرا از فرمايش پيغمبر در دست داريم قياس ميكنيم و گفتند كه در اين عمل

براي ما دو اجر است يكي آنكه زحمت ميكشيم و حكم شرعي را پيدا ميكنيم و ديگر آنكه واقع بر حق و صواب ميشويم و اگر هم بر خطا و غلط حكم كرديم باز داراي يك اجر هستيم و همان ثواب اجتهاد كردن را داريم ، و گفتند محقق است كه عقل با شرع مطابق است پس حكم خدا همين است كه ما ميگوئيم ، و اشتباه ايشان در اين مورد از چندين وجه است كه ما در كتب اصول خود اثبات كردهايم

صفحه ١١

و بعضي از شيعه هم كه باين راه رفته باشند آنها را هم ما تخطئه مينمائيم و عملشان را موافق رضاي خدا و حكم پيغمبر نميدانيم و ميگوئيم غرض پروردگار از ارسال رسل و انزال كتب غير اين بوده است و هيچگاه امر بندگان و سياست آنها را بدست خودشان نداده و الا خودش پيغمبر نميفرستاد و كتاب بر آنها نميفرستاد بلكه اگر جايز بود كه امر و نهي بندگان را بدست بعضي از عقلاي آنها هم بدهد عاقلتر از خود انبيا كسي را سراغ نداريم اما ميبينيم كه خداوند بآنها هم امري را وانگذارده بلكه درباره پيغمبر ما (ص) كه خاتم انبيا و بزرگترين آنها است ميفرمايد ماينطق عن الهوي ان هو الا وحي يوحي و در آيه ديگر ميفرمايد و لو تقوّل علينا بعض الاقاويل لأخذنا منه باليمين ثم لقطعنا منه الوتين و در آيه ديگر ميفرمايد ان الحكم الا لله . بلي يكي از مقدماتشان درست است و فرمايش پيغمبر و ائمه اطهار هم دليل بر آن است كه عقل با شرع مطابق است و تخلف نميكند ولي مراد از آن عقل معصوم است نه عقول مجتهدين و آنها كه عقلشان آلوده با اغراض و شهوات است و شرعي كه آنها معين كنند و اجتهاد كنند با عقل مطابق نميشود زيرا عقل ضد شهوت است و عقل از خاصه انسان است و شهوات و اغراض از خاصه حيوانات است و هيچگاه رأي حيوان با رأي انسان موافق نميشود و اشخاص عادي هم چون عموما مركب از عقل و شهوت هستند قهرا گاهي مايل بيكي از

صفحه ١٢

دو طرف هستند مگر انساني كه جميع شهوات و خواهشهاي حيواني را كنار گذارده و آن منحصر بمعصومين است صلوات الله عليهم و معذلك آنها هم اجتهاد نميكردند و منتظر وحي پروردگار ميشدند و ائمه ما صلوات الله عليهم آنچه فرمودند بروايت از پيغمبر (ص) بود كه در نزد حضرت امير (ع) بوديعه گذارد چنانكه در خطبه غدير فرمود و آن بزرگوار در نزد اوصياء خودش يكي بعد از ديگري وديعه گذارد و الآن جميع آن احكام در نزد حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه است ، و دليل اين عرض علاوه بر ضرورت و كتاب و سنت دليلي كه محسوس بر همه برادران حتي عوام آنها هم باشد اين است كه ميبينند احكام مجتهدين سني مختلف شده و از شيعه هم آنها كه اشتباها بآن راه رفته باشند احكامشان مختلف شده و اگر اين احكام با حكم خدا يا آنچه در سينه پيغمبر (ص) مانده و نفرموده موافق بود مختلف نميشد و لو كان من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافا كثيرا پس اين احكام محققا از نزد غير خداست كه تا اين درجه مختلف شد كه رشته نظام مملكت اسلام از هم گسيخته شد و هزاران فرقه شدند تا در زمان سلطنت بيبرس در مصر كه از بقاياي ايوبيه بود دولت دخالت مستقيم در امر

مذهب نمود و كار را از دست قضاة و مجتهدين گرفت و بناي مسلمين آن دوره را بر چهار مذهب گذارد كه تا الآن هم بهمان تقسيم مانده‌اند و باب اجتهاد را بكلي مسدود نمود و جان مسلمين را تا اندازهٔ خلاص كرد كه زير بار

چهار اجتهاد بيشتر نباشند . و بهمان اندازه كمي از اين اعتقاد شوم كه در شيعه سرايت كرد در ميانه شيعه هم اين اختلافات زياد شد و كتب و رسائل از حد احصاء خارج شد تا بآن درجه كه مسلمين عادت كردند كه هر وقت عالمي از دنيا ميرفت و ديگري بجاي او مي‌نشست انتظار كتاب و رساله جديد داشتند و هنوز هم دارند مثل اينكه نعوذ بالله پيغمبر جديدي مبعوث شده كه بايد البته كتاب بياورد و بر احتياطات قديمه چندين احتياط بيفزايد تا در كشور ما و جامعه تشيع هم كار بهمانجا داشت ميرسيد تا اخيرا مجلس شوراي ملي غوررسي كرد و قانون مدني تنظيم گرديد و بناي احكام بر آن جاري شد ، و قصد من در اين مقام بيان كيفيتي است كه جاري شده و مرادم تصديق يا تكذيبي نيست . بلي نتيجه اجتهاد اين است و ما اين تفصيل را در بعضي از رسائل ديگر توضيح داده‌ايم و در اينجا بمناسبت اشاره كردم ، و چون اين قبيل از مسائل تا كنون بزبان فارسي ساده براي عامه شيعيان توضيح نشده و در لفافه اصطلاحات مغلق و بعربي آن هم در ميانه طلاب خاصي بحث و تدريس ميشده و عامه از اين مباحث بي‌خبرند از اين رو در اين مقام بمناسبت اشاره كردم ، و قصدم ضمنا اشاره باين موضوع بود كه بسياري از آنچه گاه گاه در نظر بعض خيرخواهان يا بدخواهان اسلام غريب و منكر بنظر ميآيد در اثر آراء ديگر است كه داخل در احكام اسلام شده است و

اسلام بنفس خود ندارد عيبي هر عيب كه هست در مسلماني ما است

و بيش از اين در اين مقام اگر بنويسيم بكلي خارج از موضوع ميشويم ، و سخن در اين بود كه علماء جامع ازهر در جواب از اينگونه سؤال درنميمانند و باب اجتهاد بروي آنها در احكام عبادات و در اموري كه مخل آسايش عمومي نيست باز است و اگر سؤالي شده باشد جوابي داده‌اند و بغرنج و لاينحل نمانده است . بلي اشكال در بعض سؤالات كه نص صريحي ندارد و مندرج در نص عامي هم نميشود و نميتوانيم آن مسأله خاصه را فرع آن اصل قرار دهيم ممكن است براي علماء شيعه پيش بيايد كه مقيدند مطيع شارع اسلام باشند و اجازه ندارند از رأي خود چيزي بگويند و در اين موقع هم شارع مقدس صلوات الله عليه و آله كار ما را سهل و آسان قرار داده و فرموده است كه آن موضوع حكم خاص ندارد و ما را مختار قرار داده است مخصوصا با اين قيد كه حكمي براي آن موضوع معين نكنيم و حلال و حرامي براي مردم قرار ندهيم و شركت در نبوت و امامت ننمائيم ، و قاعده و عمل ما بر اين است و در هر موقع كه حادثهٔ پيش بيايد كه حكم پيغمبر و آل‌محمد عليهم السلام را در آن نميدانيم با كمال افتخار ميگوئيم نميدانيم و خجلتي هم از كسي نداريم و باعتقاد ما كسي بايد همه احكام را بداند كه دعوي نبوت

دارد نه اينكه از امت باشد ، وظيفه ما اجراي فرمان است اگر فرموده باشند اطاعت نمائيم و اگر نفرمودهاند يا بما نرسيده آزاديم

صفحه ١٥

و استنكافي هم از اين نوع مسلماني نداريم ، و مولاي بزرگوار و جد والاتبار اين بنده گناهكار بعد از ذكر روايات و مسائل منصوصه در احكام غصب در كتاب جامع ميفرمايد : هذه المسائل مواقع النصوص و قد ذكر الاصحاب فروعا كثيرة اعرضنا عنها لعدم نص فيها و عدم علمي بما لا نص فيه و لا حول و لا قوة الا بالله سبحانك لا علم لنا الا ما علمتنا انك انت العليم الحكيم .

فصل ـ گفته است { آفتاب نيمهشب اسلام را در خطر انداخته { جملهايست بيمعني كه جاهل بخيال خود آنرا جمله زيبا و پرمعني پنداشته و ابتداء بآن نموده است ، اولا { آفتاب نيمهشب { معني ندارد و نيمهشب در هر جا كه باشد نيمهشب است و يك نيم ديگر تا آفتاب دارد و { اسلام را بخطر انداخته { از كلمه اول بيمعنيتر و از گردش آفتاب و طلوع و غروب آن در آفاق مختلفه هيچ خطري براي هيچ چيز نيست و اين نعمت خداست و تقدير او كه با كمال حكمت قرار داده شده و الشمس تجري لمستقر لها ذلك تقدير العزيز العليم و براي مسلمين هم كمال راحت است و اين كيفيت هم آيتي است از آيات پروردگار كه علماي مسلمين از اين آيت هزار گونه حكمت براي خالق و مجري آن اثبات ميكنند و اسباب معرفت آنها بخداوند ميشود و اوقات عبادات و امور معاش خود را با آن ميشناسند و مرتب ميكنند و استفاده از آثار بلانهايه آن مينمايند ، براي عمل باحكام اسلام هم اين نوع گردش آفتاب

صفحه ١٦

ضرر و خطري ندارد زيرا براي هر موقع و در هر جا كه مسلمين باشند شارع مقدس حكم مخصوص آنرا قرار داده و عسر و حرجي بر آنها وارد نميآيد .

فصل ـ گفته است { اگر شما مسلمان پاك اعتقادي هستيد دعا كنيد كه هيچگاه در ماه رمضان گذار شما بكشور فنلاند يا هر كشوري كه در نواحي قطبي قرار گرفته است نيفتد زيرا بطوري كه ميدانيد در فنلاند يا بطور كلي در نيمكره شمالي زمين آفتاب در ماه اوت غروب نميكند { عرض ميكنم اما اينكه تذكر داده دعا كنيم در ماه رمضان بآن نواحي گذار مسلمان نيفتد عيب ندارد و از اين يادآوري امتنان داريم زيرا نه تنها از جهت روزه و نماز بلكه از هر حيث در آنجاها بشخص مسلم بد ميگذرد و عادت بزندگاني در آن حدود با وجود بياعتدالي هوا نداريم و معاشرتهائي كه در آنجا الزاما ناچار شويم خستهكننده است و اجراء اوامر و آداب شرعي هم البته دشوار است و اي چه بسيار از آداب مسلماني كه در آنجا از انسان فوت ميشود و اسباب آن در آنجاها فراهم نميشود و وقت گرانبها را انسان مسلمان كه خود را در هر حال مكلف باداء وظايف بندگي و عبادت ميداند نبايد در آن حدود صرف نمايد و از ذكر خدا و اداء وظايف خود بازماند ، و باين جهت در اخبار نهي فرمودهاند از اين قبيل مسافرتها ، و تعرّب بعد از هجرت بسوي خدا و رسول ممدوح نيست و بسيار مذموم است

صفحه ۱۷

شرعا ، و تعرب همان نيست كه انسان بيابان و معاشرت نادانان را اختيار كند بلكه اختيار محل آباد و پرجمعيت و متمدني هم كه تمدن آنها اسلامي نيست و عموما غافل از ذكر خدايند و جز در پي امور مادي نيستند كمتر از تعرب نيست بلكه بسيار بدتر است و در غير بلاد مسلمين امر باين منوال است و حتي در بلاد خود مسلمين هم اين اوقات امر باين منوال شده كه حتي اسم دين را هم كه ميبرند و بعضي از شعائر ديني را هم كه رعايت ميكنند براي اين است كه يكي از اسباب پيشرفت امر دنيا باشد و براي اينكه اسبابي براي تجمع عوامشان باشد ، و سياسيون از همه ملل اينطور تشخيص دادهاند كه اين راه براي توجه قلوب و تجمع مردم و پيشرفت مقاصد سياسي و مادي هنوز بهتر است و از اين جهت است كه از احكام دين هر چه ضرر بدنيا بخيال آنها دارد ترك ميكنند بلكه قانون بر خلاف آن ميگذرانند ، بلي بعضي از شعائر را كه خيال كردهاند مفيد بحال آنها است تا درجۀ حفظ ميكنند و در موقع لزوم بيشتر تقويت مينمايند و گاهي كه لازم بدانند از همانها هم منع ميكنند و جلوگيري ميكنند ، و انسان عاقل و متدين از همين امور ميفهمد كه مطلقا منظور اجراء مراسم ديني براي خدا نيست . خلاصه كه منظورم اين مطالب نيست سخن در اين بود كه اين مسافرتها و مهاجرتهاي بخارج بلاد اسلام براي منظورهاي دنيوي حتي مقاصد مشروعه مثل تجارت در شرع نپسنديدهاند منتهي اين است كه نهي حرمت نشده است بجهات و حكمتهائي كه فعلا

صفحه ۱۸

در صدد بيان آن نيستيم ولي باقسام مختلفه نهي شده و فرمودهاند چرا انسان بجائي برود كه دين خود را تضييع نمايد و فرمودهاند بيرون نرود مرد بسفري كه ميترسد در آن سفر بر دين و نماز خودش و فرمودهاند در اسلام رهبانيت نيست سياحت هم نيست ، و بهر حال كه تكليف شخص مسلمان مخصوصا شخص مؤمن بامعرفت غير از ديگران است حتي در خود بلاد اسلام هم مؤمن را نهي فرمودهاند از اينكه در مجالسي حاضر شود كه ذكر خدا نميكنند تا چه رسد باينكه بيجهت ببلاد كفر برود آن هم بآن جاها كه در حفظ آداب و مراسم ديني خود هم باشكال و زحمت مبتلا شود و در اين بابها اخبار زياد داريم و خداوند در قدسي ميفرمايد كه ننشينيد در مجالس دشمنان من و بطرز آنها سلوك نكنيد و تشبه بآنها ننمائيد كه شما هم دشمن من ميشويد همانطور كه آنها دشمنان من هستند ، و روايت اخبار و ذكر آيات را در اين مقام ترك كرديم بجهت اختصار و بعلل ديگري كه خود من ميدانم ، ولي از مسلمانان پاكعقيده و عارف بسيار گلهمند هستم كه جوانان خود را در اين ايام بلكه از چندين سال قبل ببلاد غير مسلمين ميفرستند و عمدا تغيير فطرت آنها را ميدهند و مصداق فرمايش پيغمبر (ص) كل مولود يولد علي الفطرة و لكن ابواه يهوّدانه و ينصّرانه ميشوند و حتي بآنجا ميرسند كه زبان مادري خود را فراموش ميكنند تا چه رسد بآداب و احكام مسلماني كه بيچارهها بگوششان

صفحه ۱۹

هم نميخورد تا چه رسد باينكه عمل كنند ، و عجبتر اينكه در اين اوقات هم كه نتيجه مسافرتهاي قبل معلوم شده و بسياري از جوانان از فرنگ برگشته را مي‌بينيم كه نه خدا ميشناسند نه پيغمبر نه ديانت نه وطن‌پرستي ، و نه شرافت و نه حس شرافت براي آنها مانده ، مي‌بينيم و محسوس است كه مفاسد بسياري از آنچه مبتلا هستيم بواسطه آنها است باز هم مجرب نميشويم و سال بسال زيادتر ميفرستيم ، خلاصه چون گوش شنوائي سراغ ندارم گفتن يا نوشتن را بي‌نتيجه ميدانم و لله امر هو بالغه .

و اما اينكه گفته است } بطور كلي در نيمكره شمالي زمين آفتاب در ماه اوت غروب نميكند { عبارت غريبي است زيرا اصطلاحا از خط استوا تا قطب شمال كه نود درجه است نيمكره شمالي است و قسمت عمده معموره زمين همين نيمكره است ، و در بيش از دو ثلث معموره اين نيمكره آفتاب در هر بيست و چهار ساعت البته طلوع و غروب دارد ، تا حدود شمال فنلاند حدود شهر } رِيستو { يا نقاط ديگر از اين نيمكره كه در حدود مدار قطبي اين قسمت است حدود عرض ٦٦ درجه و نيم تخمينا و در تمام كشور فنلاند غير از همان قسمت جزئي اراضي شمالي آن همه جا آفتاب طلوع و غروب دارد و شب و روز دارد و در اداء فرايض مثل نماز و روزه يا ساير آداب شرعي شبانه‌روزي اشكالي بهم نميرسد . بلي از حدود ٦٦ درجه و نيم عرض تا مركز قطب باختلاف درجات شب

و روز متصل بهم ميشود از يك روز و دو روز و سه روز و هكذا تا يك ماه و دو ماه و هكذا تا نقطه قطب شمال كه شش ماه و چند روز روز است و كمتر از شش ماه شب . و اما در كشور فنلاند از حدود مدار قطبي ببالا تا آخر خاك فنلاند و شمالي‌ترين نقاط آن كه بعرض ٧٠ درجه ميرسد مثل شهر } ريستو { و حدود سه درجه و نيم از مدار قطبي بالا ميرود ، در اين نقاط يا نقاط ديگر در نيمكره شمالي كه در حدود همين عرض ٧٠ درجه باشد يا جزئي كمتر يا بيشتر مثل شهر } مِيونِيونيسكا { كه سرحد غربي بين فنلاند و سوئد است و از كشور سوئد شمرده ميشود يا شهر } گِرونا { در سوئد يا } لُوندو { و } انجِلو { و بندر } ناروِيك { در نُروِژ و هكذا حدود شمالي جزيره } ايزلند { و شمالي جزاير } گرِينلند { و شمالي كانادا و آلاسكا و شمالي سيبريا مثل شهر } مُورْمانسك { كه شايد ٦٩ درجه عرض دارد و امثال اينها حد اكثر در همه اين نقاط ممكن است تا شصت و پنج شبانه‌روز متصل بهم شود كه از اول خرداد ماه تا آخر تير ماه موافق با بيست و دويم مِي تا ٢٢ ژوئن ميشود تقريبا و اين تابستان آنها است ، و از اول آذر تا آخر دي كه مطابق است با ٢٢ نوامبر تا ٢٢ ژانويه تقريبا ٦٥ شبانه‌روز براي آنها شب است و زمستان آنها است ، و در ميانه اين دو فصل باز شب و روز دارند و در احكام مذهبي با همه ما شركت خواهند

داشت ، و آنچه عرض شد تقريبي است كه يك روز و دو روز و سه روز ممكن است اختلاف داشته باشد و جلو يا عقب واقع شود و فعلا مجال دقت در حساب نيست و

احتياجي هم نيست ، و مقصود اين بود كه عرض كنم عبارت معترض بكلي بي‌معني است و در تمام نيم‌كره شمالي زمين اين اتفاقات نيست بلكه در نقاط بخصوصي است كه از مدار قطبي ببعد است و در كشور فنلاند هم در نقاط جنوبي مدار قطبي اين حرفها نيست و شبيه بآفاق ما است و از مدار قطبي ببالا تا آخر شمالي خاك فنلاند ممكن است تا شصت و پنج روز شبانه‌روز متصل شود و آن هم در ماه اُوت ممكن نيست و اين عبارتي است كه جاهلي از بي‌اطلاعي شنيده و مورد اعتراض قرار داده است .

فصل - سابقا عرض كردم كه تصور ميشود معترض بكلي دروغ گفته و از علماي از هر هم براي تعيين تكليف اين سؤال را نكرده‌اند و اگر هم كرده‌اند آنها در جواب دادن درنمانده‌اند زيرا طريقه جواب آنها را در احكام شرعي عرض كردم كه راه اجتهاد براي آنها باز است و درنمي‌مانند و قاعده كلي عام شايع در ميان مجتهدين آنها در مسائل و احكامْ حصول ظن است يعني گمان مجتهد و اين دايره بسيار وسيعي است و از مدار قطبي كه سهل است بلكه از مدارات عظيمه هم بزرگتر است و هر مسأله كه در وهم هر كس بيايد از اين دايره خارج نيست و يك گمان مجتهد از هر راه كه باشد چه از راه عقل چه از راه استحسان و مصلحت‌بيني

يا قراين و امارات شرعي يا عادي يا هر چه باشد مسأله را حل ميكند و جواب آن داده ميشود ، حال بالفرض يك مجتهد هم جواب نداد ديگري كه فكرش وسيعتر است جواب ميدهد زيرا امر اجتهاد انحصاري نيست و همه‌شان حق دارند ، اجتهادشان هم مختلف شد بشود مانعي نيست . پس در طريقه آنها يا هر كه شبيه بآنها است مسأله بغرنج و غير قابل حل بآن طور كه معترض خيال كرده نيست و جوابي ميدهند ، حال حكم اسلام و خدا و پيغمبر (ص) هم همين است يا نيست آن مسأله ديگر است و بديهي است حكمي كه ديگري بكند اين حكم پيغمبر نميشود ، ولي طريقه آنها اين است كه هر حكمي كه از عقل هر مجتهدي بيرون آمد حكم پيغمبر ميشود بر همه مقلدين هم واجب ميدانند كه اين حكم را بپذيرند و تقليد نمايند بدون سؤال و جواب مگر اينكه كسي مجتهد باشد كه از اين حكم عام مستثني است و خودش حق اجتهاد دارد يا آنكه مقلد مجتهد ديگر باشد .

و اما در طريقه ما هم كه بنا بر نوكري و بندگي شارع است صلي الله عليه و آله و اسلام را بمعني تسليم و تصديق امر پيغمبر ميدانيم و لِمَ و لانسلّم نميگوئيم و فضولي در امر دين در نزد ما موقوف است و آنچه ميگوئيم مأخوذ از فرمايش آل‌محمد عليهم السلام است مسأله بغرنج و غير قابل حل نيست ، زيرا ما در جميع امور و حوادث و احكام دستور صريح داريم و آن اين است كه آنچه را

بطور صراحت بطور خصوص يا عموم فرموده‌اند ميگيريم و عمل ميكنيم و آنچه را كه ساكت شده‌اند اين سكوت را از باب سهو و غفلت و فراموشي نميدانيم زيرا پيغمبر (ص) را معصوم و عالم الغيب و محيط ميدانيم و مبعوث بر همه مردم تا قيامت ميدانيم و ديگر پيغمبري نميآيد پس حكم جميع زمانها و جميع مكانها را فرموده و ضبط شده و مثل

بعضي از علما اين احتمالات را هم نميدهيم كه شايد فرموده و بما نرسيده يا شايد راوي سهو كرده يا اشتباه كرده يا چه شده براي اينكه ميگوئيم هر يك از اين حوادث هم شده باشد باطلاع خدا و پيغمبر و شهادت امام زمان است كه بالفعل حي و حاضر است و ابلاغ احكام دين بعهده آنها است و خداوند ميفرمايد ان علينا بيانه پس بهر طور كه رسانده‌اند همان صحيح است و مي‌بايست همانطور باشد و دستور هم داريم كه در موارد اين احتمالات يا اشتباهات چه نوع عمل كنيم ، و بهر حال ميماند اموري كه در شرع بكلي مسكوت عنه است يا بالفرض دستوري در آن بوده اما از ميان رفته و بما نرسيده باشد فرق نميكند اين قبيل مسائل هم بر ما بغرنج و لاينحل نيست در اينجا دستور صريح داريم كه مختاريم و حكم شرعي ندارد مشروط باينكه براي ساير مردم هم در اين موارد حكم شرعي معين نكنيم و حلال و حرام در دين خدا زياد نكنيم و مردم را مختار بگذاريم و اگر هم سؤال كردند حكم شرعي آنها را كه آزادي است بگوئيم و اظهار جهالت خود را در آن مسائل بكنيم و عار و ننگي از اين اظهار

جهل نداشته باشيم بلكه با كمال افتخار بگوئيم نميدانيم و عاقل باشيم زيرا امام (ع) فرموده است هر كس نميدانم در كلام او نيست ديوانه است . در موارد اشتباه هم همين كار را ميكنيم ، اولا براي مردم بيچاره حكم گماني و اجتهادي قرار نميدهيم و خود و آنها را بهلاكت نميندازيم همانطور كه دستور داده‌اند اما در مورد عمل كردن شخص خودمان هم اگر موردي است كه احتياط شرعي ممكن است احتياط خود را ميكنيم ، اگر ممكن نيست صبر ميكنيم و حكمي بر خود نميكنيم تا عالمي را به‌بينيم كه رفع اشتباه بنمايد يا امام (ع) تشريف بياورد و ما زنده باشيم و سؤال كنيم ، اگر هم اين توفيق دست نداد و مرديم در حال تسليم و بندگي مرده‌ايم و بر ما حرجي نيست زيرا بر خدا و رسول كه پنهان نيست اگر لازم باشد حكم شرعي مرا بمن خواهد رسانيد اگر نرسانيد معلوم است كه حكمي نداشته‌ام ، دلسوز ساير مسلمين هم نميشوم كه بگويم بايد كاري كرد كه حكم شرعي براي آنها معين شود ، ميخواهد بشود ميخواهد نشود چه بحثي بر من است و چه غمي دارم ؟ رساندن تكليف مسلمين بآنها بعهده خدا و پيغمبر است من هم كه دعوي نبوت و شركت در قانونگذاري ندارم پس چه اشكالي است ؟ و طريقه ما در موارد فوق سكوت يا نميدانم است و حكم شرعي در اين موارد همين است و بغرنج و لاينحل نيست ، و من اين مراتب را در اين مقام با اندك مناسبتي كه با عبارات

اين معترض دارد مينويسم و منظورم ضمنا انتشار عقيده خودمان است چون سابق بر اين مشايخ ما اعلي الله مقامهم براي عموم توضيح نفرموده‌اند و جهاتي داشته كه خودداري شده و منحصرا جماعتي از اهل علم و طلاب خوانده‌اند و دانسته‌اند اما اين اوقات چون عامه دقيق و كنجكاو شده‌اند و ميل دارند اين قبيل مطالب را هم مورد بحث قرار دهند اينجانب مناسب ميدانم كه با زبان غير اصطلاحي و بفارسي آسان متعرض بعضي از اين مباحث بشوم و براي آنها كه در صدد فهميدن باشند روشن نمايم تا به‌بينيم

خداوند چه خواسته است و لا حول و لا قوة الا بالله .

فصل - بطوري كه در اول عرض كردم راجع بمندرجات آن ورقه نميخواستم عرضي بكنم اما الآن ملاحظه ميكنم چون حسب الامر جناب سائل معظم در صدد جواب برآمده‌ام بعضي از جملات جوابيه در آن ورقه را كه در نظر حقير مشكل است يا شرح مختصري لازم دارد نقل نمايم بهتر است تا نفع آن زيادتر شود و در ضمن اين مراتب توضيحي از مسلك خاصه مشايخ ما اعلي الله مقامهم در بعضي از اين قبيل مسائل شرعيه اصليه يا فرعيه داده ميشود و بيك كرشمه دو كار برميآيد ، اما در عين حال در آنچه مربوط بسياست و منظور اصلي از انتشار آن ورقه است وارد نميشوم زيرا مسائل شرعي و ديني را نبايد با اين اغراض مخلوط كرد و اسباب اين مقاصد قرار داد .

خلاصه اما آنچه در نقض اعتراض

فرموده‌اند ***عين عبارت ورقه جوابيه اين است : اين ايراد بر احكام اسلامي وارد نيست يهوديان ، نصاري و ساير ارباب اديان همه احكامي راجع بايام و اوقات دارند مانند هشتاد روز نفاس يهود ، هيجده روز حيض ، روزه از طلوع ستاره تا طلوع ستاره ، عيد فصح ، سه روزه عيد تولد مسيح ، عده طلاق ، كفارات ، تطهير و امثال ذلك كه در ساير اديان هست ، و بيشتر از اين اصل ديانت يهود و نصاري كه تورية ميباشد در باب اول سفر پيدايش براشيت مصرح است كه خداوند متعال روز يكشنبه آسمانها و زمين خلق كرده و تا روز جمعه مشغول كار بود و روز شنبه استراحت فرمود . اين حساب ايام از يكشنبه تا شنبه براي اهل فنلاند و ساكنين بلاد قطبي چگونه حساب ميشود به روز فنلاندي و روز نيمكره قطبي يا روز مناطق معتدله ؟ اگر اين ايراد وارد باشد بر تمام اديان شديدتر وارد خواهد شد و آنها را نيز در خطر خواهد انداخت چه داعي هست كه اين خطر را باسلام تخصيص بدهد ؟***
كه اين خطر اگر بنا شد وارد باشد تنها بر اسلام نيست بر يهوديت و نصرانيت و ساير ملل كه احكام مربوط بروز و شب و اعداد آنها دارند وارد است و چرا تنها خطر را متوجه باسلام نموده است ، صحيح است از باب اينكه كلوخانداز را پاداش سنگ است ، ولي معترض جائي كه بديانت اسلام با آن اساس محكم و متقن معتقد نشده پاي‌بندي بساير مذاهب هم ندارد و دفاعي

از آنها هم نميكند و خطري بآنها وارد بشود يا نشود مفيد نيست ولي بهر حال نقضي است اما ممكن است جواب بدهد چه ميشود اين خطر بر آنها هم وارد بيايد . اما اين جمله كه در پايان اين نقض فرموده‌اند } هر كاري كه ساير اديان در ايام ديني خودشان كردند همان كار را در آنجا مسلمانها ميكنند در ماه رمضان { اگر چه در مقام نقض اعتراض معترض فرموده‌اند و بناي مسلمين بر اين نيست اما بايد توضيح بشود براي اينكه اسباب اشتباهي براي عوام مسلمين نشود و مسلمين هيچگاه نبايد كاري را كه يهود يا نصاري يا ساير ملل ميكنند ، چه در موقع اختيار و چه در موقع اضطرار ، آن كار را بكنند زيرا بطور كلي اسلام ناسخ جميع اديان است و پيغمبر (ص) در جميع كليات و جزئيات ما حكمي و حدي قرار داده و بالفرض اگر بعضي از آداب يا سنني كه در سابقين جاري بوده در اسلام هم حكم فرموده باشند ما بحكم اسلام بايد بجا بياوريم نه بآن دليل كه يهود و نصاري هم ميكنند ، و همچنين اگر يهودي در موقعي ناچار شود و حكم شرعي خود را بنحوي كه بر او امكان دارد بجا بياورد معلوم نيست كه مسلم هم بر حسب حكم شرعي خود همان كار را ميكند يا نميكند ، و مسلم در هر حال تابع حكم پيغمبر است و

پيغمبر حكم حال اختيار و حال اضطرار هر دو را فرموده است منتهي در مواردي حكم صريح حال اضطرار را فرموده‌اند و در مواردي ممكن است با رعايت قراين شرعيه صريحه

صفحه ۲۸

از عمومات استنباط شود و مسلم تابع همان حكم خاص است نه تابع ملت ديگر كه ببينند آنها چه ميكنند ، بلكه آنها خواستند تكليف سخت‌تري بر خودشان درست كنند مسلم البته پيروي آنها را نميكند ، و در جميع موارد هم آنطور كه در آن ورقه نوشته‌اند ***عين عبارت ورقه جوابيه اين است : رعايت سهولت و آساني در گرفتن روزه بايد باشد يعني اگر انسان مريض يا مسافر باشد و بهيچ وجه من الوجوه نتواند روزه بگيرد روزه از او در ماه رمضان ساقط و بروزهاي ديگر موكول ميگردد ، و اگر در منطقه‌اي باشد كه آفتاب از آن هيچ غروب نميكند و يا اينكه كم غروب مينمايد و روزه دشوار ميشود تعيين روز از شب بقدري كه ممكن است بايد بنمايد يعني مكلف مخير است بين اينكه شب و روز را يعني اوقات روزه گرفتن و افطار نمودن را باقرب مناطق ممكنه مقايسه نمايد يا بنقاط معتدله يا بنقطه خط استوا باين معني كه اگر فرض كنيم كه يك ماه مثلا در فنلاند آفتاب غروب نكند آن يك ماه را بشصت قسمت تقسيم بنمائيم و يك قسمت روزه بگيريم و قسمت ديگر را افطار نمائيم و هكذا تا شصت قسمت تمام شود بطريق تخيير مذكور ، باندازهٔ اين حكم در شريعت اسلام رعايت شده كه بر طبق آن چندين قاعده فقهي و اصولي كه از آيات كريمه و احاديث شريفه مستفاد ميشود تأسيس گرديده يكي قاعده } عسر و حرج { است كه از اين آيه كريمه كه ذكر شد و از آيات ديگر مستفاد ميشود و يكي قاعده } ميسور معسور { است كه از حديث } لايسقط الميسور بالمعسور { و از حديث } ما لايدرك كله لايترك كله { مستفاد ميشود و يكي قاعده ضرر كه از حديث } لا ضرر و لا ضرار { مستفاد ميگردد ، با اينهمه قواعد و احكام و بيانات شافيه در آيات وافيه و احاديث كافيه نويسنده آن مقاله چگونه جرأت كرد كه بعلماي از هر نسبت عجز از حل اين مسئله را داد و تجري را باندازه‌اي رسانيد كه مابين علماي اسلام در پايتخت اسلامي } تهران { در صدد مشوب كردن اذهان عوام برآمده و سادطوحان را باين طريق ميخواهد از دين اسلام منحرف سازد .***
مسلم تابع قاعده } يسر { يا قاعده } لا ضرر و لا ضرار { هم نبايد باشد و قاعده در ميان ما حاكم نيست بلكه حاكم در ميانه شيعه پيغمبر و امام است صلوات الله عليهم در هر جا كه فرموده باشند باين قاعده‌ها

صفحه ۲۹

عمل ميكنيم هر جا نفرموده باشند جايز نيست ، فرضا شرب خمر حتي در مورد ضرورتي كه خيال ميكنند حلال نميشود و در اخبار نهي فرموده‌اند و فرموده‌اند شفا در آن نيست ، حال در چنين مسألهٔ قاعده } نفي عسر { يا } لا ضرر { شرب خمر را حلال نميكند ، و از اين قبيل مسائل مختلف فيها كه بواسطه همين قاعدِها كه در غير موقع عمل بآنها شده بسيار است الا اينكه ما همين يكي را كه ضررش از همه زيادتر است مثل قرار داديم و پناه بخداوند ميبريم از اينگونه فتاوي و تأكيد ميكنيم كه شرب خمر حتي براي مريض هم حرام

صفحه ۳۰

است و با فتواي اجتهادي حلال نميشود ، و اين توضيح را در اين مقام از اين جهت عرض كردم كه در كتب اصول مكرر ديده‌ام كه در موضوعي استدلال ميكنند ببناي عقلا ولو عقلاي ساير مليين باشند ، و اين درست نيست و اسلام ما را محتاج باستدلال بعمل عقلاي غير مسلمين نكرده است بلكه خدا و پيغمبر و مسلمين آنها را در امور دين از عقلا نميدانند و قرآن در چندين جا بيان ميكند كه آنها تعقل نميكنند و عقل در عرف ما

آن چيزي است كه عبادت خداوند بآن ميشود اما عقلي كه ساير مليين دارند كه آنها را باجابت دعوت اسلام و خداپرستي دعوت نكرده است آن همان عقلي است كه معاويه داشته و آن نكري و شيطنت است بفرمايش حضرت امير (ع) و آن عقلي است كه در امور مادي و دنيوي تا اندازهٔ بدرد ميخورد ، و در امور دين استدلال بعقل و عمل آنها نبايد كرد .

و اما اينكه در مقام تمثيل در آن ورقه فرموده‌اند *عين عبارت در پائين صفحه ٢٦ درج شده است .*
كه ارباب اديان احكامي راجع بايام و اوقات دارند مثل هشتاد روز روزه نفاس يهود يا هجده روز حيض يا روزه از طلوع ستاره تا طلوع ستاره يا سه روز عيد تولد يا عده طلاق يا كفارات و امثال ذلك و در رديف همين اعداد ايام خلقت آسمان و زمين را كه از يكشنبه شروع شده و تا روز جمعه خداوند مشغول بوده و شنبه استراحت كرده است از كتاب تورية نقل كرده‌اند ، خواستم از باب توضيح و رفع توهم

بسيار بزرگي كه در اغلب از عقايد اصليه مسلمين بكار ميآيد عرض كنم كه اين قسمت مربوط بآن احكام شبانه‌روزي اين دنيا نيست و مقايسه بآنها نميشود ، و نظير اين فرمايش در قرآن در چند جا و در اخبار خودمان فرموده‌اند كه خدا آسمان و زمين را در شش روز خلق فرمود و در يك جا ميفرمايد در دو روز خلق فرمود و همچنين تعبيرات ديگري كه در مسائل ديگر و تحديد امور اخروي فرموده‌اند ، مثل تحديد روز قيامت به پنجاه‌هزار سال يا خلقت روح انسان قبل از اين بدن بدوهزار سال يا خلقت پيغمبر صلي الله عليه و آله قبل از همه اين ملك به بيست و چهار هزار سال يا تحديدهاي بيشتر يا كمتر كه در همين خصوص در اخبار وارد شده است ، مراد از جميع اينها ايام يا سالهاي حقيقي است و اوقات و ايام رتبي منظور است نه سالهاي زماني و شبانه‌روزهاي بيست و چهار ساعتي ، و دليل اين عرضها را اگر در اين مقام بخواهم عرض كنم ممكن نيست و در كتب مفصله حكمت بيان اين مطالب شده است ، ولي آنچه از اين قبيلها در قرآن يا اخبار ما است دليل اينكه مراد خدا و رسول ، اين ايام و سنوات معمولي ما نيست با خود آن فرمايش هست نه اينكه گمان كني تأويل دارد مانند تأويلهائي كه مبدعين كلمات خدا و رسول را تأويل ميكنند و از ظاهر آن برميگردانند و دليل عرض ما در ظاهر همان فرمايشات است نه تأويل زيرا بالضروره بر هر عاقل معلوم است كه قبل از خلقت اين

آسمان و زمين شبانه‌روزي كه از گردش آفتاب حادث ميشود نبوده كه تحديد بآن فرمايند ، يا آنكه روح انسان دوهزار سال قبل از اين بدن خلقت شده ، اگر منظور سالهاي دنيا بود لازم ميآمد روح انسان در جائي معلق باشد تا بعد از دوهزار سال اين بدن خلقت شود و حال آنكه در عقل و حكمت و هم اخبار ثابت است كه روح بي بدن ممكن نيست و وجود ندارد و بايد هر دو با هم باشند و روح لطيف بدن است و بدن غليظ روح است و هيچيك سابق بر ديگري باين معاني كه متبادر باذهان عوام ميشود نيست و مراد از

سبقت روح بر بدن سبقت رتبي است نه زماني و اگر مراد سبقت زماني بود تناقض بسيار باين قاعده در قرآن و اخبار آل‌محمد عليهم السلام پيدا ميشد ، يا آن كه روز پنجاه‌هزار سال اگر از اين سالهاي دنيا بود آخر منقضي ميشد و تمام ميشد در حالي كه ايام اخروي تمام‌شدني نيست و ثابت است ، و هكذا سبقت وجود مقدس پيغمبر (ص) و آل‌محمد عليهم السلام اگر باين سالها و ماهها بود درست نميآمد زيرا اگر منظور سبقت اين ابدان مقدسه عرضيه است كه مي‌بينيم مطلب بر خلاف اين است و تولد ايشان از هزار و چهارصد سال قبل باين طرف است و اگر منظور اين خلقت عرضيه دنيويه نيست پس آن سالها و ماهها و روزهاي سبقت ايشان هم از اين سالها و ماهها و روزها نيست و مراد از آنها اوقاتي است فوق اوقات اين دنيا و اگر چه اين عرايض حل قضيه و معاني

آن آيات و اخبار را در بر ندارد مگر بطور اشاره و حل اين مطالب محتاج به بيانات مفصله است كه مشايخ ما اعلي الله مقامهم در كتب فارسي و عربي خود فرموده‌اند ، و ما در اين مقام منظورمان بهمين اندازه است كه رفع اشتباه از عامه مسلمين خاصه جوانان روشن‌فكر نموده باشيم كه اين اخبار و آيات را كه مي‌بينند با موازين محسوسه ، كه در دست دارند ، درست نميآيد حمل بر دروغ العياذ بالله مينمايند يا نسبت جعل ميدهند و ناچارند قرآن و محدثين علماي امناء رحمان را تكذيب نمايند و بالاخره منجر بتكذيب اسلام و ايمان آنها ميشود ، يا از فرط تسليم و سادگي بهمين معاني ظاهريه عرضيه حمل ميكنند كه فرضا خدا آسمان و زمين را در شش روز از همين روزهاي ما خلقت فرموده و هكذا امثال اين تحديدات ، و گرفتار اوهام و خرافات ميشوند ، و بدتر از همه آن است كه بيشتر علماي سابقين هم همين معاني موهومه كه بذهن عوام ميآيد ، مثل حكايت معاد يا معراج پيغمبر (ص) و آنچه جاري مجراي اين قبيل مسائل غامض حكمت است ، همان فهم ناقص عوام را تأييد كرده‌اند بلكه بعضشان هم تحقيقات عجيبه در اين بابها كرده‌اند كه مردمان باهوش امروز كه بخوانند شاخ بيرون ميآورند و آن تحقيقات بچگانه را نسبت بخدا و رسول و دين اسلام ميدهند و همه از دين برميگردند ، و شايد براي بعض آن محققين هم تقصيري نيست خواسته‌اند بزبان عوام صحبت كنند در نتيجه اسباب

جمود اذهان شده و مردم بحال ناداني باقي مانده‌اند ، براي باهوشها هم امروز در جميع مباني و ضروريات دين حنيف اشكال پيدا شده بلكه پيدايش امثال بابيها يا كسرويها از همين بابها است ، بلكه دهريين و طبيعيين هم كه بتاريخها و كتب سابقه مراجعه ميكنند فرضا حكايت خلقت آسمان و زمين را در شش روز و امثال ذلك در تورية مي‌بينند و در قرآن هم مي‌بينند نعوذ بالله ميگويند قرآن هم مأخوذ از همان خرافات يهود است و القاء شبهه براي عوام و جوانان مسلمان خاصه آنها كه تحصيل كرده‌اند و اين محالات را ميشنوند ميشود ، آن اندازه حسن ظن و تتبع هم ندارند شيطان هم كمك ميكند ، و اقلا

رجوع بكتب مشايخ ما اعلي الله مقامهم و جزاهم الله عن الاسلام و المسلمين خير جزاء المحسنين هم نميكنند كه به‌بينند حل جميع اين قبيل مشكلات شده و قرآن و جميع اين اخبار هم صحيح است و محالي هم لازم نيامده منتهي اين است كه عوام مردم نفهميده بودند ، تحقيق علماي سابق هم بقدر فهم عوام آن دورِها بوده است . اخيرا هم كه علماي محققين اسلام در صدد بيان رموز و معاني قرآن برآمدند جمعي مغرض دنياطلب ذهن عوام را مغشوش كردند و نگذاردند كه بشنوند فرمايش آنها را ، و همين هم از حكمت خداوند بود و مي‌بايست امر بهمين جا برسد كه اگر كسي از روي فهم خواست مطلبي را بفهمد ناچار مراجعه بكتب ايشان خواهد كرد و مطلب دست مي‌آيد و حقايق اسلام روز بروز روشن ميشود ، و زياده بر اين در اين مقام

صفحه ٣٥

زيادي است و با همين عبارات مختصر اداي تكليفي ان شاء الله شد و معماهاي بسيار در اخبار و بيانات علما با همين عرض مختصر اميد است حل شود زيرا من راه را نشان دادم و اگر كسي واقعا درد دارد و از شنيدن خرافات زياد پريشان شده است و متحير مانده است بكتب مشايخ ما اعلي الله مقامهم مخصوصا در فارسي كتاب ارشاد العوام تأليف مولاي بزرگوار و جد امجد اين ناچيز رجوع نمايد كه حل جميع آن معماها و كشف جميع حقايق توحيد و نبوت و امامت و مسائل معاد و رجعت و معراج پيغمبر (ص) و امثال آن از فضايل آل‌محمد عليهم السلام در آن كتاب بتمامترين وجهي شده و مختلفات آيات كتاب و اخبار وارده در آنجا تطبيق و رفع اختلاف شده در حالي كه هيچ حديثي را هم رد نكرده‌اند ، منتهي معني صحيح آن را موافق عقل و نقل نموده‌اند و غبار اوهام را از همه قلوب زدوده‌اند و چون اين فصل بدراز كشيد فصل ديگر عنوان ميكنيم .

فصل - اينكه در آن ورقه جوابيه در مقام رد اعتراض آن معترض فرموده‌اند عين عبارت ورقه جوابيه اين است : *روزه ماه رمضان يكي از احكام اسلامي كه صدها هزار حكم و فلسفه و حقايق طبيعي و فلكي و فيزيولوژي و غيره دارد اگر در يك شهر از شهرها يا نقطة از نقاط موضوع يك حكم منفي بشود چرا بايد همه احكام و عقائد و فلسفه‌ها در خطر باشد ، مثلا شريعت اسلام گفت سارق را قطع يد بايد كرد حال اگر در شهري سارق پيدا نشود و حكم قطع يد اجرا نگردد آيا سزاوار است كه بگوئيم نبودن سارق در يكي از شهرها اسلام را در خطر انداخت ؟*

حد سارق در شرع اسلام قطع يد است حال اگر در شهري سارق پيدا نشد و حد قطع يد جاري نگرديد

صفحه ٣٦

و تعطيل شد اسلام در خطر نميفتد ، يقينا منظورشان تمثيل است و نميخواهند قياس كرده باشند زيرا قياس در مذهب شيعه حرام است و حرمت آن مجمع عليه است ، اگر چه عملا جمعي مبتلا شده‌اند ولي در اصطلاح اهل قياس هم قياس مع الفارق نميكنند و اين دو موضوع مطلقا شبيه بيكديگر نيستند زيرا حد سارق حكمي است كه اگر موضوع آن موجود شد جاري ميشود و اگر نشد نميشود و جريان آن هم از باب ضرورت و قطع ماده فساد است نه اينكه خدا و پيغمبر اين نوع حدود را دوست داشته‌اند و ابتداءً و بالذات مصلحت بشر در آن باشد و باين لحاظ با كمال كراهت اجرا ميكردند و دوست نميداشتند

بلكه بنحوي در هر مورد ميفهماندند كه اقرار بامري كه حد شرعي را ايجاب نمايد ننمايند و باندك شبهه كه پيدا ميشد حد را جاري نميكردند و تدرء الحدود بالشبهات فرمودند و بهر حال كه اين نوع احكام مشروط بشرائطي است كه اگر شرط موجود ميشد مشروط هم موجود ميشد و الا فلا ، اما حكم روزه در نزديك قطب شمال اين نيست ، يا نمازهاي روزانه در آنجا اينطور نيست ، حكم اسلام اين است كه روزه را

در روزهاي معين بگيرند و روز هم در همه جاي دنيا و همه آفاق البته هست و جائي نيست كه روز يا شب نباشد ، اشكال اينجا است كه اگر روز تا حدي بلند شد كه روزه آن طاقتفرسا است چه بايد كرد ، يا فرضا اگر بقدري كوتاه شد كه مجال اداء يك فريضه نماز نيست چه بايد كرد ؟ و اين مسأله شبيه بآن مسأله نيست و جاي قياس ، اينجا نيست و اگر هم بود در مذهب شيعه قياس كردن جايز نبود و اين مطلب از ضروريات مذهب شيعه شده و محتاج باستدلال نيست و اين از رخنِهاي بزرگي است كه در اسلام پيدا شد و مفاسد بيشمار بر آن متفرع گرديد و حضرت جعفر بن محمد (ع) فرموده است حرام است بر شما كه چيزي بگوئيد كه از ما نشنيده باشيد و فرمودهاند اول كسي كه قياس كرد شيطان بود .

فصل - در آن ورقه مرقوم شده *عين عبارت ورقه جوابيه اين است : اين مقاله بعلماي مصر نسبت عجز از حل اين مسأله داده است اين نسبت دروغ صرف و افتراء محض است فقط براي گول زدن سادهلوحان ذكر شده زيرا هر كه مصر را ميشناسد ميداند كه اهل مصر شافعي مذهب هستند و كتاب امّ شافعي محفوظ افراد عادي مصريها است چه برسد بعلماي ازهر كتاب ام شافعي در ازهر مكرر تدريس ميشود و در آن كتاب شافعي قبل از هزار سال حكم اين مسأله را نوشته است چگونه علماي ازهر راهي براي حل اين مسأله نيافتند در صورتي كه تمام آنها شافعي هستند و شافعي حل آن مسأله را در آن كتاب نموده و مليونها نسخه از آن كتاب در دست مصريها و غيرهم هست .*

كه معترض نسبت عجز از جواب مسأله بعلماي ازهر داده است و اين دروغ است زيرا مصريها عموما تابع شافعي هستند و كتاب امّ شافعي را در دست دارند و مليونها نسخه از آن كتاب موجود است و در آن كتاب حل اين مسأله شده است و همه مصريها ميدانند چه جاي علماي جامع ازهر ، و فرمايش را خلاصه نمودم

اما بنده عاجز كتاب امّ شافعي را نديدهام و نميدانم و علاقه هم بديدن آن ندارم و مدافع از آن جماعت هم نميخواهم بشوم زيرا خداوند ميفرمايد و لاتكن للخائنين خصيما كتاب مزبور يقينا اغلب احكام و مسائل آن اجتهادي است براي اينكه از فرمايشات پيغمبر (ص) كه خودشان بدون واسطه ائمه ما صلوات الله عليهم دارند بقدر كفايت جميع مسائل ندارند آن اندازه از اخبار پيغمبر (ص) هم كه در دست داشته باشند چون منسوخ را از ناسخ با تصديق ائمه ما صلوات الله عليهم تميز ندادهاند همهاش صحيح نيست و اعتماد بر آنها نميشود ، و از ائمه ما هم كه نميگرفتند بلكه اغلب آنچه ميفهميدند از مذهب ما است بعكس آن فتوي ميدادند و در اخبار ما اين مطلب مصرح است و براي همين ما را دستور دادهاند كه بر خلاف اجماع آنها باشيم ، و اگر شافعي در اين موضوع حكمي كرده و حكم اجتهادي باشد كه ما بآن نميگيريم ، بر

صفحه ۳۹

دیگري هم جایز نمیدانیم بگیرد ، و بالفرض اگر حکم اجتهادي آنها گاهي با استنباط يك نفر عالم شیعه هم موافق شود حکم آنها مطاع و متبع نیست براي اینکه مباني مذهب آنها فاسد است و از اول براه کج و غلط رفته‌اند و از آل‌محمد علیهم السلام خود را منقطع کرده‌اند ، بلي اگر خبري در این باب داشته باشند باید دید و با موازین تطبیق نمود تا معلوم شود ، و در هر حال حقیر کتاب امّ شافعي را ندیده‌ام و مقصود من هم در این مقام اعتراض بر آن مرقومه نیست زیرا شاید عمدا براي حفظ نزاکت و رعایت سیاست و یگانگي بین قائلین لا اله الا الله و محمد رسول الله صلي الله علیه و آله حمایتي کرده‌اند اما قصد من این است که اغراء بباطل نشود و عرض کنم در مباني دین اتحادي بین شیعه و سني وجود ندارد ، تظاهر باتحاد هم مثل اینکه اغلب فضلاء امروز این تظاهر را میکنند مفید فایده نیست و حتي براي پیشرفت اسلام هم مفید نیست بلکه اسباب بطؤ پیشرفت و نشر اسلام است و اگر این صلاح‌اندیشیها یا تقیه‌ها امروز که موقع این نوع تقیه نیست موقوف میشد و اختلاف مباني شیعه کاملا تصریح میشد و خارجین از اسلام خوب متوجه میشدند میدیدید که درجه پیشرفت اسلام چندین برابر میشد چنانکه در اول کتاب اشاره مختصري کردم که پیشرفت جمعیت شیعه از اول اسلام تا این تاریخ با وجود منتهاي ضعف و منتهاي تقیه و مقهوریت و مغلوبیت و اسارت در تحت سلطه و قدرت سنیها که

صفحه ۴۰

تا چند قرن پیش تمام سلطنت در دست آنها بود و ریاست علمي و مذهبي را هم داشتند و در جمیع مدارس کتب آنها تدریس میشد کما اینکه هنوز هم اغلب در جمیع مبادي بکتب آنها رجوع میشود با همه این تفصیل پیشرفت شیعه تخمینا سي‌هزار (۳۰۰۰۰) برابر سنیها شده است . چه میشد اگر امروز که بحمد الله جمعیت شیعه بقدر کافي است و ترسي و تقیهٔ در کار نیست این مصلحت‌بیني‌ها که القاء آن هم از طرف خارجیها و دشمنان اسلام است موقوف میشد و حقایق مذهب شیعه را بگوش مردم میرساندند یا لها حسرة که اغلب هنوز متوجه نیستند و ما در این خصوص شرح کافي در اول کتاب تنزیه الاولیا در جواب ایراداتي که شخص کاشاني بر کتاب ارشاد العوام نموده است نوشته‌ایم و بسیار خواندني است اما افسوس که هنوز هم‌عقیده کم داریم تا بعد از این خداوند چه خواسته باشد .

فصل - در آن ورقه براي نقض ایراد مورد مرقوم شده عین عبارت ورقه جوابیه این است : ***احکام روزانه شرعیه مانند سایر احتیاجات ضروریه بشر در ۲۴ ساعت است یعني در ۲۴ ساعت بشر محتاج بخواب و بیداري و خورد و خوراك و کار و غیر ذلك میباشد ، اگر فرض کنیم این ایراد وارد باشد چرا بخصوص بر احکام اسلام وارد کرده ؟ بر خورد و خوراك و خواب و بیداري و کار و استراحت و سایر ضروریات بشر هم این ایراد وارد است ، هر نوع براي آن ضروریات ترتیب داده شده همانطور براي روزه ماه رمضان ترتیب بدهند .***

که احکام شرعیه روزانه مانند سایر احتیاجات ضروریه در ۲۴ ساعت است و اگر این ایراد وارد باشد هر ترتیبي که براي خواب و خوراك و سایر امور ضروریه در آنجاها داده شده براي روزه ماه

صفحه ٤١

رمضان هم ترتيب بدهند ، عرض ميكنم بايد توضيح داده شود كه ميانه احتياجات ضروريه عاديه آنها كه حكم شرعي خاصي جز حكم اباحه روي آنها شرعا قرار داده نشده فرق است با احكام شرعيه ، و در آن قبيل امور انسان مختار است بهر طوري كه ميل طبيعي خودش هست يا عرف و عادت محل بر آن قرار گرفته راه برود ، فرضا اگر حال مزاجي انسان مقتضي است در شبانه‌روز يك دفعه غذا بخورد يك دفعه ميخورد ، اگر مقتضي است چهار مرتبه غذا بخورد چهار مرتبه ميخورد ، در موقعي اگر خواست ميخوابد اگر نخواست بيدار ميماند ، اگر كسي ميلي دارد روز كار بكند مختار است ميخواهد شب كار ميكند و همه اينها مباح است . اما احكام شرعيه ، شبانه‌روزي باشد يا هر چه باشد امور توقيفي است و بجعل شارع بايد باشد و عرف و عادت در آن مدخليت ندارد و براي مواقع ضرورت هم هر تغييري كه در اجراي احكام داده بشود باز بجعل شارع بايد باشد و در هيچ حال باختيار ما نيست كه با مقتضيات تطبيق نمائيم ، فرضا در روز كوتاه دو ساعتي يا پنج ساعتي يك مرتبه غذا ميخوريم پس نماز كردن را

صفحه ٤٢

هم يك بار قرار بدهيم ، همچنين روزه را فرضا در روزهاي بلند از پيش خود دو مرتبه قرار بدهيم ، اين امور خلاف شرع بلكه تشريع در مقابل اوامر مقدسه شارع است . بلي احكام شرعيه نوعا موافق عادات بشريه هست و خارق عادتي نيست ولي براي هر كاري حكمي است معين و حدي خاص و دليلي شرعي ميخواهد و براي هر كه تجاوز از حد نمايد و بخيال خود تغييري بدهد و تصرفي نمايد شارع حدي قرار داده ، و جميع احكام شرع مقدس عبارت از همين است كه براي جميع عادات بشريه حد خاص و قانون خاصي قرار بدهد نه اينكه مردم باختيار باشند و در هر جا هر طور احتياجات ضروريه خود را قرار دادند شرع مقدس هم تابع همان قرار بشود ، و در حديث فرمودند ان الله جعل لكل شيء حدا و علي كل من تعدي حدا من حدود الله حدا و در اخبار است كه در كتب سابقين پيغمبر ما را بنام قولاقاو نام برده‌اند يعني صاحب حدي بالاي حدي ، و قاعده يسر يا نفي عسر هم بطوري كه سابقا عرض كردم و امثال اين قواعد ، جريان آنها باختيار ما نيست كه در هر جا ملاحظه آساني را خواستيم بكنيم جاري نمائيم يا در هر جا عسري در تكليف شرعي خيال كرديم بگوئيم عسر در تكليف نيست ، و جريان هر يك از اين قواعد جاي خاصي دارد و موقوف بر اذن شارع است ، و اگر اين قواعد در همه جا حكمفرما بود ، فرضا جايز بود براي كسي كه از جنگ و جهاد ميترسد يا از ضرب شمشير متألم ميشود قاعده يسر

صفحه ٤٣

را جاري نمايد و نفي عسر از خود نمايد يا نهي كلي لاتلقوا را جاري نمايد ، يا اگر روزه گرفتن بر او دشوار است و مسّ جوع و عطش نميخواهد بكند باين قواعد روزه خود را افطار نمايد و ماجعل عليكم في الدين من حرج بخواند . پس اجراي اين قواعد

جاي خاصي دارد و گذشته از اين مراتب اگر امور شرعيه را بر نحو ضروريات عاديه در هر جا بخواهند قرار بدهند ديگر براي احكام شرع حد خاصي باقي نميماند و هر كسي بنحوي عادت خود را ميخواهد قرار بدهد و ديگر براي اسلام حكمي باقي نميماند و لايبقي للاسلام عمود و لايخضرّ له عود . وانگهي ميفرمايند در احكام روزه هم همان ترتيب را كه در ساير ضروريات ميدهند بدهند ، آيا كي اين ترتيب را بدهد اين از حق مجتهد است يا مقلدين يا در مجلسي قانوني در اين باب بگذرانند ؟ نميدانم چه عرض ميكنم و بهتر است قلم را نگاه دارم .

خلاصه آنكه بهمين جهات و جهات عديده ديگر است كه خداوند امر اسلام را هيچ وقت بمردم تفويض نفرموده و در جميع زمانها حجت معصوم قرار داده است كه حافظ دين و شاهد بر احوال اين خلق باشد يا ظاهر است و مشهور و يا خائف است و مغمور مثل اين اوقات كه عموما در جميع امور دخالت ميكنيم حتي در امر دين ولي بحمد الله امام زمان در هر دو حال شاهد و ناظر است و دين را حفظ ميفرمايد بهر نحو كه مقتضي بداند و كمتر از اين هيچ وقت نخواهد شد كه اگر مردم چيزي بر دين زياد كردند

صفحه ٤٤

ميگويد زياد كردند و اگر كم كردند ميگويد كم كردند و او قادر است كه با هر دست و زباني كه خواسته باشد براي تماميت حجت اين را برساند و اگر امر بغير اين بود دين از ميان ميرفت و قائمۀ براي اسلام باقي نميماند ، و اين عرايض جميعا مضمون اخبار آل اطهار است سلام الله عليهم كه مدار شيعه در جميع اعصار بر آنها بوده و هست و براي اختصار روايت نكرديم و از خداوند خواستاريم كه ظهور حضرت حجت عصر عجل الله فرجه را نزديك فرمايد .

فصل - در پايان اين مقدمات در اصل حكم ، بآيه شريفه يريد الله بكم اليسر و لايريد بكم العسر و لتكملوا العدة استدلال نمودهاند و بعد از بيان بعض حكمتها و علل روزه و بنا بقاعده يسر ميفرمايند *عين عبارت در حاشيه صفحه ٢٨ درج شده است .*

كه { اگر انسان مريض يا مسافر باشد و بهيچ وجه من الوجوه نتواند روزه بگيرد روزه از او در ماه رمضان ساقط و بروزهاي ديگر موكول ميگردد و اگر در منطقۀ باشد كه آفتاب در آن هيچ غروب نميكند و يا اينكه كم غروب مينمايد و روزه دشوار ميشود تعيين روز از شب بقدري كه ممكن است بايد بنمايد يعني مكلف مخير است بين اينكه شب و روز را يعني اوقات روزه گرفتن و افطار نمودن را باقرب مناطق ممكنه مقايسه نمايد يا بنقاط معتدله يا بنقاط خط استوا باين معني كه اگر فرض كنيم كه يك

صفحه ٤٥

ماه مثلا در فنلاند آفتاب غروب نكند آن يك ماه را بشصت قسمت تقسيم نمائيم و يك قسمت روزه بگيريم قسمت ديگر را افطار نمائيم و هكذا تا شصت قسمت تمام شود بطريق تخيير مذكور { و بعد از بيان اين حكم ميفرمايند } باندازۀ اين حكم در شريعت اسلام رعايت شده كه بر طبق آن چندين قاعده فقهي و اصولي كه از آيات كريمه و احاديث شريفه مستفاد ميشود تأسيس گرديده ، يكي قاعده { عسر و حرج } است كه از

اين آيه كريمه كه ذكر شد و از آيات ديگر مستفاد ميشود و يكي قاعده } ميسور و معسور { است كه از حديث لايسقط الميسور بالمعسور و از حديث ما لايدرك كله لايترك كله مستفاد ميشود و يكي قاعده } ضرر { كه از حديث لا ضرر و لا ضرار مستفاد ميگردد ، با اينهمه قواعد و احكام و بيانات شافيه در آيات وافيه و احاديث كافيه نويسنده اين مقاله چگونه جرأت كرد كه بعلماي ازهر نسبت عجز از حل اين مسأله را داد { تا آخر آنچه فرموده‌اند .

عرض ميكنم حكم فوق تا درجهٔ اجمال دارد و توضيحاتي بعقيده ناچيز لازم دارد كه روشن‌تر باشد ، و نيز در دلائلي كه اشاره فرموده‌اند تأملي است كه در فصول قبل اشاراتي عرض كرده‌ام و بعض ديگر را هم عرض خواهم كرد ، و نيز بيان فرموده‌اند كه حكم فوق در كتب اصحاب متقدمين و علماي متأخرين و معاصرين همه بيان شده است ، اما بنده ناچيز با تتبع ناقص در اين دو سه روز آنچه در كتب متقدمين اصحاب كه در دسترس داشتم

صفحه ٤٦

بمظان مسأله مراجعه كردم نيافتم و خيال ميكنم تصريحي در اين مسأله بخصوص نداشته باشند و شايد هم حقير نيافته‌ام جز اينكه در كتاب عروة الوثقي تأليف مرحوم حجة الاسلام آقاي سيد محمدكاظم يزدي طباطبائي (اع) بيان مسأله را فرموده‌اند و مرحوم محدث قمي رحمة الله عليه در كتاب غاية القصوي عين مسأله را ترجمه بفارسي فرموده‌اند و ما عين آن فرمايش را بعربي و فارسي در فصل خاص نقل خواهيم كرد ان شاء الله .

و اما اينكه فرمودند كه } چطور جرأت كرده نسبت عجز بعلماي ازهر بدهد { باتكاء همين قواعدي است كه اشاره نمودند و غير اين قواعد از اسباب حصول گمان بحكم شرعي كه بناي عامه در احكام شرعيه بر آنها است و خيال ميكنم اينكه بطور قطع هم فرمودند } در همه كتب اصحاب بيان اين مسأله هست { منظورشان همين است كه در مواردي بدليل قواعد مذكوره بيان حكمي نموده‌اند و اين مورد بخصوص هم از همان موارد است پس حكم اين مسأله هم هست ، ولي حكم صريحي بطور قطع يا احتمال نموده باشند بنظر حقير نرسيد جز فرمايش مرحوم آية الله طباطبائي كه بعدا نقل خواهم كرد .

و اما تأملي كه براي حقير هست بعضي از جهات آن را عرض ميكنم : اول آنكه سقوط حكم روزه ماه رمضان در حال مرض يا سفر تنها براي رعايت سهولت و آساني نيست ولو اينكه اين هم يك علت باشد و شايد علل ديگر هم دارد كه بر ما مجهول است كما اينكه مي‌بينيم

صفحه ٤٧

در حكم شرع روزه مريض يا مسافر را مجزي هم ندانسته‌اند و امر بقضا فرموده‌اند و اگر سقوط آن تنها براي سهولت بود ميبايست اقلا بعد از تكلف روزه ، ديگر امر بقضا نداشته باشد و مي‌بينيم بعضي روزها روزه آن حرام شده است مثل روزه فطر كه يقينا

علت ديگر دارد و براي سهولت نيست پس در هر جا كه توهم شود كه رفع حكمي بعلت نفي عسر و حرج و رعايت سهولت است نميتوان تمام علت را همان فرض كرد و در جاي ديگر هم جاري كرد زيرا ممكن است تمام علت باشد و ممكن است يكي از علل رفع حكم ، رعايت سهولت باشد و ممكن است اساسا بعلت ديگر باشد و علل احكام را خدا و رسول داناترند و مخصوصا دستور ما كه در اخبار فرمودهاند همين است كه نگوئيم فلان حكم براي اين است و فلان حكم براي آن است ، و آيا چه علت بالاتر از اين است كه جميع احكام را براي بندگي فرموده باشند و براي اينكه عاصي را از مطيع و خبيث را از طيب تميز دهند و عاقل را از جاهل بشناسند ، و گمان نكنم كه تا اين درجه قشري و نادان باشم مثل جماعتي كه خيال كردهاند كه همه اين احكام تعبدي است بلكه معتقدم كه هر حكمي هزاران حكمت و فلسفه دارد و راه فهميدن آنها هم عقل است اما عرض من اين است كه از راه آن بايد فهميد و از خود پيغمبر و آلمحمد (ص) بايد گرفت نه اينكه عقل ناقص خودمان را مناط حكم قرار بدهيم كه اگر گاهي حكمت و علت حكمي را نفهميديم منكر آن بشويم ، و در اينجا غرضم تفصيل

نيست و مطلب اين است كه ابتداءً در تصحيح احكام از پي علت نبايد رفت ، بلي جز در مقامي كه اصل حكم را روي خود علت قرار داده باشند كه در اين موقع موضوع حكم همان علت است و در هر جا آن موضوع را يافتيم آن حكم هم ثابت ميشود و در چنين مقامات البته خود ائمه صلوات الله عليهم تصريح فرمودهاند و ما را محتاج بتحقيق از علت نفرمودهاند مثل اينكه فرمودهاند خمر حرام شده است بعلت اينكه سكر ميآورد ، ما از اين فرمايش ميفهميم كه هر مشروبي كه سكر ميآورد حرام است زيرا حكم را روي علت قرار دادهاند ، و هكذا نظاير اين در احكام شرع زياد است فرضا در مواردي كه نفي نجاست از آب بواسطه ملاقات نجس ميفرمايند فرمودهاند كه ميداني اين حكم بطهارت براي چيست ، عرض ميكند نميدانم ، ميفرمايند براي اين است كه آب زيادتر از نجس است ، و اين دليلي است كه بالفرض ادله صريحه در باب عدم نجاست آب كمتر از كر را نداشتيم با همين دليل و اصل كلي كه بدست دادهاند حكم بطهارت آب قليل در صورت عدم تغير ميكرديم و مانعي نداشت . پس در اين قبيل موارد كه موضوع حكم ، نفس علت است مانعي نيست كه علت را هر جا ديديم حكم كنيم ، ولي اين دليل نيست كه در هر موقع خودمان استنباط علتي براي حكمي نموديم بدون اينكه تصريح بعلت فرموده باشند ما آن علت استنباطي را مأخذ حكم قرار دهيم ، و اين نكته دقيقي است كه مزله اقدام اكثر از اعلام است

و در كتاب فارسي آسانتر و مختصرتر از اين نميتوانم عرض كنم . پس در آيه شريفه كه ميفرمايد اگر مريض يا مسافر هستيد در ايام ديگر روزه بگيريد ما بدليل همين دستور روزه را ساقط ميدانيم و جايز نميدانيم نه باين دليل كه جمله يريد الله بكم اليسر را پشت سر آن فرموده است زيرا در قرآن نظائر آن زياد است و در اخبار بسيار هم باين

نكته تذكر داده‌اند كه قرآن كلام خداست و مثل كلام بشر نيست و ممكن است اول آيه در بيان مطلبي است وسط آيه در بيان مطلب ديگر و آخر آيه در بيان مطلب ديگر است و ظاهر آن بدون رجوع بتفسيري كه از خود اهل بيت صلوات الله عليهم رسيده باشد مدرك نيست و بتفسير مفسرين مطلقا اعتبار نميكنيم ، و در سقوط روزه مسافر و مريض فرضا اگر رعايت يسر و سهولت هم شده است قبول ميكنيم اما اين را علت كلي باين معني كه علت حكم قرار بدهيم نميدانيم باين دليل كه موارد بسياري مي‌بينيم كه بغير اين دليل ساقط شده ، پس در هر مورد داير مدار فرمايش آل‌محمد ميشويم و خود را بنده ايشان ميدانيم ، خلاصه كه سخن بسيار است و اينجا جاي تفصيل جز باشاره نيست .

و نيز ميگوئيم كه فرضا در مواردي قاعده يسر و نفي عسر بموقع باشد كه جاري شود منتهي درجه اثر آن اين است كه حكمي را در موقعي كه ضرورتي يا عسر و حرجي پيش آمده نتوانيم بآنطور كه در حال اختيار و جمعيت اسباب ميسر است بجا بياوريم و عقابي متفرع بر آن

نباشد اين صحيح ، البته تكلف و عسر در شرع نيست ، اما تثبيت حكمي ديگر بنحو ايجاب يا تخيير آن بچه دليل است ؟ البته در چنين مورد هم اختيار بما مفوض نيست و تابع دليلي شرعي قطعي بايد باشيم كه يا بكلي تكليف را شارع مقدس در آن مورد ساقط كرده باشد مثل نماز و روزه مغمي عليه يا نماز حائض ، يا امر بقضا فرموده باشد مثل روزه حائض يا مريض ، يا در همان موقع اضطرار حكم خاصي بنحو مقدور مقرر فرموده باشد مثل نماز خائف يا غرقي يا روزه صاحب عُطاش ، و در هيچيك از اين موارد امر مفوض بما مكلفين مقلدين يا شخص مجتهد نيست و مجتهد اجازه تشريع ندارد ، و در هر موردي بايد تابع حكم مخصوص در آن مورد خاص از شارع مقدس باشيم و بدون نص خاص يا عامي كه محققا شامل اين مورد خاص باشد اجازه تعيين حكم نداريم ، و امر فرموده‌اند در اخبار كه بكلي در آن موضوع ساكت باشيم .

بنا بر اين مقررات ، عمل مشايخ ما اعلي الله مقامهم در مثل اين مورد مخصوص كه بحثمان در آن است يا نظاير آن كه خبر صريحي در اخبار ندارد اگر از كليات منصوصه حكم قطعي ظاهر نميشود سكوت محض است و يك لفظ لاادري ، بفرمايش حضرت امير عليه السلام كه در حديثي ميفرمايد كه در اين موارد كه مسألة فرض آن در كتاب خدا مصرح نيست و در سنت پيغمبر و اخبار ائمه هدي سلام الله عليهم اثر آن نيست علم آن را بخدا واگذار كه منتهاي حق خدا بر تو همين است لاغير ، و از همين لحاظ

است كه بناي ايشان بر اين شده كه جميع مسائل فرعيه و تفريعاتي را كه بناي اصحاب بر آن جاري شده كه در كتب خود تفصيل ميدهند و حكم ظني آنرا معين ميفرمايند از آنها احتراز ميكنند و نمي‌نويسند ، زيرا در جميع كتب اصول هم اصحاب رضوان الله عليهم بالاجماع تصريح فرموده‌اند كه عمل كردن بمظنه حرام است بدليل هفتاد آيه از كتاب

خدا و متجاوز از هزار و دويست حديث و ادله قطعيه عقليه ، منتهي اين است كه معتقد شده‌اند اين اصل بزرگ ثابت در اين ايام منقلب شده است و عمل بگمان در احكام شرعيه فرعيه جايز شده است و بعض از علما ادلهٔ بر جواز آن اقامه ميكنند و بعضي رد ميكنند و ما پيرو آن جماعتيم ، و دليلي بر انقلاب آن اصل كه لازمه آن تكذيب هفتاد آيه قرآن است نيافته‌ايم و عمل بمظنه را جايز نميدانيم . خلاصه كه اين مطلب را در اين مقام تفصيل نميدهيم و نظرم آمد فرمايشي را كه مولاي من (اع) از جد بزرگوار اعلي الله مقامه نقل ميفرمود كه در موقعي من باب مزاح ميفرمودند كه اغلب از اصحاب رضوان الله عليهم تصريح فرموده‌اند كه عمل بمظنه نمودن در اين جزء زمان از باب ضرورت و اكل ميته است و ميفرمودند كه اكل ميته در موقع ضرورت و ترس جان است و معهود نيست كه در ايام وسعت و فراواني عاقلي انبارهاي متعددي را از گوشت ميته انباشته نمايد كه اگر روزي ضرورت ايجاب كرد و محتاج بميته شد براي خود و ديگران فراهم باشد ، و ميفرمودند مثَل

اين تفريعات زياد كه در كتب ميشود و فرضهائي كه اي بسا از اول خلقت تا كنون هم اتفاق نيفتاده نمودن و حكم شرعي ظني آن را بيان كردن مثل همان انباشتن و نگاه داشتن گوشت مرده است براي وقت ضرورت ، باري و آنها كه در كتب فتاوي مراجعه نموده‌اند اين قبيل احكام را ديده‌اند و من ميل ندارم در اين مقام روايت كنم .
خلاصه كه از مطلب دور افتاديم ، و تأمل حقير در اين مقام باز در اين مورد است كه در جائي كه يك ماه آفتاب غروب نميكند يا كم غروب ميكند تكليف روزه گرفتن مشكل ميشود صحيح است ، اما حكم تخيير ميانه اينكه باقرب مناطق ممكنه مقايسه نمايد يا بنقاط معتدله مقايسه نمايد يا بنقاط خط استوا مقايسه نمايد با چه دليل شرعي است ؟ اما تصريحي كه در اخبار ندارد ، و آيا اين تخيير منحصرا ميانه همين سه مقايسه است بطور وجوب يا خير ؟ و چون تصريح يا اشارهٔ بدليل نشده است ما هم خودداري ميكنيم و بطور احتمال چيزي نميگوئيم مگر بهمين اندازه ميگوئيم كه اگر تمام دليل ، قاعده يسر و نفي عسر و حرج است احتمال سقوط تكليف هم در اين مقام بآن قاعده ميرود زيرا شرط مهم روزه كه اغلب احكام آن متفرع بر آن است تشخيص روز و شب است و جائي كه شب از روز مشخص نميشود بلكه يكي از آن دو علي الظاهر مفقود است و وجود ندارد محتمل است كه حكمي مطلقا نداشته باشد و معفو باشد ، و اين عرض كه ميكنم اظهار عقيده نيست ولي عرض ميكنم

اگر بنا بر احتمال باشد ، كما اينكه شقوق تخييري كه فرموده‌اند احتمالي است و دليل قاطعي ندارد ، اين هم يك احتمال است و هكذا احتمالات ديگر هم هست كه اصلا بناي ما بر ذكر احتمالات نيست و تضييع وقت است . و مخفي نماند كه مقصود بنده از اين عرايض بيان عقيده خودم بود نه اينكه عرض كنم اين حكم تخيير بي‌دليل است و البته دلائلي دارد كه از باب اختصار ترك شده و بنا نيست در مورد فتوي بيان دليل هم بشود

و اين تفصيلات را در كتب استدلالي مينويسند ، ولي قصد من اشاره بطريقه و طرز استدلال خودم بود كه قدري با اين طرق فرق دارد .
فصل - در كتاب عروة الوثقي در فصل شرايط وجوب صوم ميفرمايند } مسألة - اذا فرض كون المكلف في المكان الذي نهاره ستة اشهر و ليله ستة اشهر او نهاره ثلثة و ليله ستة او نحو ذلك فلايبعد كون المدار في صومه و صلوته علي البلدان المتعارفة المتوسطة مخيرا بين افراد المتوسط و اما احتمال سقوط تكليفهما عنه فبعيد كاحتمال سقوط الصوم و كون الواجب صلوة يوم واحد و ليلة واحدة و يحتمل كون المدار بلده الذي كان متوطنا فيه سابقا ان كان له بلد سابق { . عرض ميكنم در كتاب غاية القصوي ترجمه مرحوم مبرور حاج شيخ عباس محدث قمي رضوان الله عليه مسأله فوق را ترجمه نموده و فرموده است } اگر كسي برود در جائي كه شش ماه روز و شش ماه شب است يا آنكه سه ماه

روز و شش ماه شب باشد و نحو آن ، دور نيست مدار روزه و نماز در آنجاها بر اوقات بلاد متوسطه متعارفه باشد و مخير باشد در تعيين اوقات بين بلاد متوسطه و احتمال آنكه در آن بلاد تكليف نماز و روزه ساقط باشد بعيد است مثل احتمال سقوط روزه و وجوب نماز يك شبانه‌روز و محتمل است كه مدار او بر اوقات بلدي باشد كه سابقا متوطن بوده در صورتي كه بلد سابقي داشته باشد { .
عرض ميكنم عبارات فوق ترجمه همان فتوي است بدون تغيير و تصرف و فرق فتواي فوق با فتواي مذكور در آن ورقه اين است كه در آنجا ذكر احتمالي نشده و حكم تخيير را ميانه قياس باقرب اماكن يا قياس بنقاط معتدله يا نقاط خط استوا مثل اينكه قطعي شمرده‌اند و در اينجا قطعي نشمرده‌اند و احتمال علاوۀ هم داده‌اند كه مقايسه با بلد خود شخص باشد اگر بلدي داشته و احتمال سقوط تكليف را هم داده‌اند ولي اين احتمال را احتمال بعيدي شمرده‌اند ، و قدر متيقن كه از مجموع اين احتمالات براي مقلدي كه تا درجۀ دقت نظر داشته باشد و در عبارات متعمق شود حاصل ميشود اين است كه در باب روزه و نماز مختار است ميخواهد روزي پنج دقيقه روزه بگيرد ميخواهد نيم ساعت روزه بگيرد ميخواهد روزي يك ساعت ميخواهد دو ساعت و هكذا تا بيست و چهار ساعت الا يك دقيقه يا بيشتر يا كمتر زيرا همه اين شقوق در بلاد متوسطه ممكن و واقع است تا كدام نقطه را اختيار نمايد و چه سالي و چه

فصلي را در نظر بگيرد و اهل علم هيئت ميدانند ، مگر اينكه در فتواي آن ورقه كه بلفظ نقاط معتدله قيد شده بعضي از اين وجوه نيست ، و همچنين ميتواند موافق شهر خودش روزه بگيرد آن هم باز اختيار دارد كه هر سالي را ميل دارد اختيار كند زيرا ماه رمضان باختلاف فصول تغيير ميكند ، و اگر ميل دارد بكلي نماز و روزه را ترك كند زيرا اين هم احتمالي بود كه داده شده منتهي اين است كه اين احتمال را بعيد شمرده‌اند ولي بهر حال اين احتمال هم هست و احتمال دور يا نزديك فرق زيادي ندارد . اين است خلاصه احتمالات كه حاصل جمع همه اينها اين ميشود كه حكم خاص قطعي در مسأله

نيست يا اگر هست احتمال آن را ندادهاند و حقيقت همين است زيرا احتمالات هر قدر متعدد هم كه باشد هيچ وقت مفيد قطع نميشود و هر چه بيشتر باشد ترديد و شك و گمان زيادتر ميشود خاصه اگر مبتني بر مداركي باشد كه خود آنها افاده قطع نميكنند ، مثلا گو اينكه قاعده يسر يا قاعده لا ضرر اصولا خودشان قطعي هستند و مأخوذ از اصل صحيح قطعي شدهاند اما ترديد و شك آنجا است كه آيا شارع مقدس تا چه درجه از درجات يسر را در اين مورد خواسته و معين فرموده يا ضرر را تا چه مقدار در قبال انجام يك حكم شرعي پسنديده و بچه حد كه رسيد عسر و حرج ميشود و قاعده لا ضرر جاري ميشود و عمل را با چه كيفيت كه قرار داديم با اين قواعد تطبيق ميشود ؟ و وقتي

كه اين مراتب بر انسان مجهول است از اين مدارك و اصول جز گماني يا وهمي و احتمالي حاصل نميشود حتي بهر درجه قواعد و اصول زياد و متراكم هم كه باشد و امارات عقليه و ظنيه بسياري هم كه باشد باز مفيد قطع نميشود زيرا دامنه احتمالات عقليه وسيع است و با هر احتمالي بهر اندازه هم كه قوي باشد باز احتمال ديگر متصور است ، خاصة با ترتيب جاري كه براي هر مجتهد كه جامع شرايط مقرره است حق احتمال دادن و گمان كردن مقرر است ، از اين رو احتمالات زياد ميشود و مجموع آنها بالخاصيه قوه احتماليه هر مجتهدي را ضعيف ميكند اين است كه بالاخره علم براي نفس انسان حاصل نميشود ، مثل اينكه بهر اندازه صفر طرف چپ يك عددي بگذاريم بر مبلغ چيزي علاوه نميشود ولو هزار صفر بگذاريم باز چيزي زياد نميشود ، و اگر اين مطلب در نزد عقل محقق است كه عقل ناقص ممكن است جزئيات مسائل را نفهمد پس دو عقل ناقص هم نميفهمد بلكه صد بلكه هزار عقل ناقص هم كه روي هم بشود و احتمالات عديده هم بدهند بحقيقت واقع بطور قطع نخواهند رسيد ، و مثل ديگر در اين باب بايدم آورد كه همه برادران كه مثل من عامي باشند مطلبي را بفهمند ، فرضا اگر موقعي لازم بشود براي ضرورتي يك فنجان آب با صد درجه حرارت كه بايد دوائي را در آن حل نمائيم اگر هزار فنجان آب هم كه هر يك پنجاه درجه حرارت دارد روي هم بريزيم يا كمتر يا بيشتر آخر نتيجه حاصل

نميشود و آن دوا لاينحل ميماند ، در صورتي كه اگر در ميانه يك فنجان آب با حرارت مطلوب موجود بود كفايت كار ما را ميكرد ، حال از اين مثل ساده هر چه ميفهميد بفهميد ، اين است كه حضرت علي بن الحسين صلوات الله عليه ميفرمايد ان دين الله لايصاب بالعقول الناقصة و الآراء الباطلة و المقائيس الفاسدة و لايصاب الا بالتسليم فمن سلّم لنا سلم و من اهتدي بنا هدي و من دان بالقياس و الرأي هلك و باين مضامين اخبار لاتعد و لاتحصي است .

خلاصه چون فتاواي فوق بطوري كه تصريح فرمودهاند احتمالاتي است و علم بآنها حاصل نشده بوده است بديهي است براي مقلدين هم موجب علم نميشود و موجب عمل هم بطريق اولي نميشود و ما هم در بيان مأخذ احتمالات مذكوره سكوت ميكنيم زيرا از

روي علم نميتوانيم چيزي بگوئيم و حضرت ابوالحسن عليه السلام فرمود هر گاه بشما رسيد چيزي كه ميدانيد بگوئيد و هر گاه بشما رسيد چيزي كه نميدانيد سكوت كنيد و دست بر دهان مقدس خود گذارد عرض شد براي چه اينطور است فرمود براي اينكه رسول خدا صلي الله عليه و آله آورد براي مردم بآنچه كه كافي است براي آنها در عهد خود او و آنچه كه محتاجند بآن تا روز قيامت . پس زياده بر اين فعلا ساكتيم زيرا اگر بخواهيم چيزي بگوئيم بايد باب مظنه و احتمال را باز كنيم و چيزي از ميانه آنها دستگير نميشود و خداوند ميفرمايد ان الظن لايغني

من الحق شيئا ، الا اينكه در اصل موضوع مسأله فوق توضيحي بايد داده شود چون احتمالات فوق براي مكاني است كه شش ماه روز باشد و شش ماه شب يا بطوري كه فرمودهاند سه ماه روز و شش ماه شب باشد اما مكان اول در دو نقطه از زمين است كه نقطه قطب شمال و نقطه قطب جنوب باشد كه در اين دو نقطه شش ماه روز و شش ماه شب است كه بطور مسامحه گفته ميشود و حقيقت امر اين نيست و شب و روز آن دو نقطه هم متساوي نيست زيرا روز آنجا يعني قطب شمال در موقعي است كه آفتاب در بروج شمالي سير ميكند كه در سال يكصد و هشتاد و هفت روز است موافق حساب قدماي هيويين و در بروج جنوبي صد و هفتاد و هشت روز سير ميكند موافق همان حساب و بنا بر اين مدت روز نه روز زيادتر ميشود و نه روز از شش ماه شب كسر ميشود ، و در قطب جنوب قضيه بعكس است يعني شبشان بقدر نه روز بلندتر از روز است و موافق حساب متأخرين تفاوت را هشت روز ميدانند و بهر تقدير اين اختلاف شب و روز در آنجا هم هست و شش ماه تمام بدون كم و زياد نيست ، و علاوه بر اين اختلافي ديگر موجود است كه علماي هيئت تحقيق ميكنند و تحقيق صحيحي است و آن اين است كه درجات ميل آفتاب را كه نوشتهاند يا مطلع و مغرب آفتاب در افق و بالاخره هر نسبتي را كه با آفتاب يا هر كوكبي ميسنجند نسبت بمركز آفتاب يا آن كوكب است و تمام قطر آفتاب را در فلك سي و دو دقيقه حساب

كردهاند كه با مسامحه نيم درجه ميگوئيم و قطر ظاهر آفتاب باين مقدار است پس بنا بر اين فرضا روز اول فروردين كه موافق حساب ميبايستي در نقطه قطب شمال مركز آفتاب مماس با افق باشد در همان روز نصف قرص آفتاب كه عبارت از ربع درجه است ظاهر است و از روز قبل طلوع كرده و پس از شش ماه در موقع غروب هم بهمين نحو است و نقطه بالاي آفتاب يك روز ديرتر از مركز آفتاب غروب ميكند و بنا بر اين اين دو روز هم علاوه ميشود بر طول روز هر يك از قطبين و بهر حال كه اين دو نقطه را عرفا و با مسامحه ميگويند شش ماه روز و شش ماه شب است و احتمالاتي را كه راجع بحكم شرعي نماز و روزه آنها فرمودهاند در آن دو نقطه است .

و اما مكاني كه سه ماه روز و شش ماه شب باشد در آفاق روي زمين چنين افقي نيست زيرا مدارات آفتاب جميعا معلوم و معين و از روي حساب دقيق قرار داده شده و ذرة

پيش و پس ندارد و تقدير عزيز عليم است كه يك مو يا يك آن پيش و پس نميشود و مدارات خيالي يا آفاق احتمالي در خارج واقع وجود ندارد و شب و روزهاي بيش از ٢٤ ساعت كه از افق پنجم باصطلاح هيويين قديم شروع ميشود كه ابتداي آن از عرض ٦٦ درجه و نيم از خط استوا شروع ميشود تا نقطه قطب يا بعبارت اخري از آنجا كه متمم عرض بلد از ميل كلي كه ٢٣ درجه و نيم است كمتر ميشود در هر درجه بهر اندازه كه روز است شب هم عينا باندازه

درجات روز است بدون تفاوت فرضا بآن طور كه در چند فصل قبل اشاره كرديم روز شصت و چند روزه شمال فنلاند كه عرض هفتاد درجه است از اول خرداد شروع ميشود تا اول مرداد و شب همان نقطه از اول آذر است تا آخر ديماه و در چهار برج بين اين دو فصل هميشه شب و روز دارند مثل آفاق ما و ايام روزشان تابستان است و ايام شبشان زمستان نه اين كه تصور شود كه شب و روزشان پشت سر هم باشد و در آنجا كه سه ماه روز باشد كه در حدود عرض ٧٣ درجه و ٤٠ دقيقه است كه روزشان از اواسط ارديبهشت شروع ميشود تا اواسط مرداد و شبشان از اواسط ابان شروع ميشود تا اواسط بهمن و در فاصله اين دو فصل كه سه ماه است شب و روز دارند مثل آفاق ما ، نه اين كه باين اعتدال بلكه مقصود اين است كه روز يا شب دارند ولو بمنتهي درجه كوتاه و بلند ميشود و آن شب و روزها پشت هم نيست ولي هر كدام در فصل خود مساوي با هم هستند و روز سه ماه و شب شش ماه موجود نيست و احتمالات احكام شرعيه در مدار خيال و گمان سير ميكنند و در مدار فلك اين احتمالات راهبر نيست و در آنجا امور از روي حساب است و خداوند ميفرمايد و الشمس و القمر بحسبان و دور نيست كه در موقع تحرير توجه بمراتب معروضه نداشته‌اند و مرحوم محدث قمي عليه الرحمه هم در موقع ترجمه متوجه نشده‌اند .

فصل - خيال ميكنم سخن در شرح عبارات شريفه كافي است و بهمين اندازه هم شايد زائد از حد حقير بود ولي ضمنا منظورم بيان مختصري از مدار معمول خودمان بود در بيان احكام شرعيه كه با زبان ساده عرض شده باشد و آنها كه اهل اصطلاح نيستند قدري آشنا شوند . و اما بيان حكم مسأله كه فرض شده موافق عقيده ما ، بر جنابعالي واضح است كه حقير اهل حكم و فتوي نيستم و خود را قابل اين مراتب ندانسته‌ام و نميدانم بلكه از اهل علم نميشمارم و جز اين نيست كه گاهي خبري از اخبار آل‌محمد عليهم السلام را كه اطمينان داشته باشم مورد تصديق ثقات اصحاب و تصحيح علماي اطياب باشد يا آنچه از مشايخ عظام اعلي الله مقامهم شنيده باشم يا در كتاب ايشان خوانده باشم روايت نمايم و بيش از اين چيزي نيستم ، و در مسأله مفروضه در اخبار با تتبع مختصر در اين چند روز تصريحي نيافتم مگر اينكه بعض اخبار هست كه استدلال و استناد بآنها ميشود ، و از فتاوي و بيانات مشايخ اعلي الله مقامهم هم بنظرم نرسيد جز عبارت مختصري از شيخ بزرگوار اوحد آية الله في العالمين استاد الكل في الكل محيي

شريعت و مبين طريقت و حقيقت عالم آلمحمد عليهم السلام الشيخ احمد الاحسائي اعلي الله مقامه كه بروايت از كتاب مجمع الفتاوي تأليف مرحوم مبرور عالم عامل و محدث كامل حاج سيد حسين يزدي رضوان الله عليه نقل ميكنم و آن

عبارت از سؤال و جوابي است از شيخ علي بن ملا محمد و جوابي كه آن بزرگوار داده‌اند و عين سؤال و جواب را نقل مينمائيم :

سؤال ما وجه الجمع بين الفريضتين بعد الاتفاق علي استحباب التفرقة و في القطر الذي يكون فيه الليل ستة اشهر و النهار كذلك فما حكمهم في الصلوة و الصوم و كيف يصنعون .

عرض ميكنم جواب در اين مقام از هر دو سؤال است ولي قسمت اول از جواب را كه راجع بجمع يا تفريق بين صلوتين است چون مورد حاجت ما در اين مقام نيست نقل نميكنيم و در قسمت دويم ميفرمايد :

و اما من كان في ارض تسعين فان السنة كلها يوم و ليلة و هناك لاتعيش فيه الحيوان لشدة البرد و لكن فرض الحكم لمن كان هناك ان الشمس اذا كانت في درجة تسامت قمة الرأس فهو اول الزوال و اذا صار في تلك الدرجة بعد مفارقتها تمت الدورة التي هي عبارة عن اليوم و الليلة فاذا وصلت ربعها من التي سامتت فيه قمة الرأس كان صلوة المغرب ثم العشاء فاذا قابلت النقطة الاول كانت صلوة الليل فاذا وصلت الي مقابلة نقطة المغرب كان قبلها صلوة الصبح فاذا وصلت الي نقطة المسامتة كانت صلوة الظهر و العصر و تعرف بهذه الاشهر الصيام فلا اشكال حينئذ فيعد كل دورة يوما و ليلة و كل ثلثين دورة شهرا و تعيين الشهر المبتدء به اذا لميكن العلم به يرجع الي الظن و الامارات .

اين بود تمام عبارت و كلام الملوك ملوك

الكلام و براي برادران فارسي‌زبان ترجمه ميكنم :

فرموده‌اند : و اما كسي كه در ارض تسعين باشد (قطب شمال يا قطب جنوب) پس تمام سال يك شب و يك روز است و در آنجا حيوان زندگي نميكند از شدت سردي و لكن فرض حكم براي كسي كه آنجا باشد اين است كه هر گاه آفتاب در درجه سمت الرأس باشد پس آن اول زوال است و هر گاه بعد از مفارقت آن درجه برگردد بهمان درجه يك دوره را تمام كرده كه عبارت از يك روز و يك شب است و هر گاه از درجه سمت الرأس بيك ربع برسد نماز مغرب ميشود پس از آن عشاء پس همين كه مقابل نقطه اول بشود نماز شب ميشود و همين كه برسد بمقابل نقطه مغرب ، قبل از آن نماز صبح است و همين كه برسد بنقطه سمت الرأس ، نماز ظهر و عصر است و بهمين شناخته ميشود ماههاي روزه ، پس در اين هنگام اشكالي نيست پس شمرده ميشود هر يك دوره يك روز و يك شب و هر سي دوره يك ماه و تعيين ماهي كه ابتدا بآن ميشود هر گاه معلوم نباشد برميگردد بمظنه و قراين .

عرض ميكنم اين است نص حكم و فتواي ايشان براي كسي كه ميل داشته باشد بفتواي

ايشان عمل كند و بروايت ما اطمينان ميكند . و اما شرح بعض زواياي فرمايش ايشان كه شايد براي بعضي مشكل شود و استدلال مختصري بر آنچه فرمودهاند اگر چه از حد و حوصله اين ناچيز خارج است و شرح آن در خور غير اين

جاهل است ولي از باب لايسقط الميسور بالمعسور و از باب حسن ظن جناب سائل ايده الله تعالي كه خود از اسبابي است كه بدان وسيله ممكن است خداوند بخواهد و از زبان جاهلي هم مطلبي را بيان فرمايد كه در حديث فرمودند احسن ظنك و لو بحجر يلق الله مطلوبك فيه باندازه فهم ناقص اشاره ببعض از جهات و وجوه و ادله فرمايش ايشان خواهم كرد ان شاء الله و لا حول و لا قوة الا بالله العلي العظيم .

فصل - ميفرمايند } كساني كه در ارض تسعين باشند كه تمام سال در آنجا يك روز و يك شب است از شدت سردي حيوان در آنجا زندگي نميكند { و مرادشان از حيوان اعم از انسان و حيوان است و اين مطلب محقق است و سياحان اروپائي هم كه باين خيالات زحمتها ميكشند چه بسيار كه در راه وصول بآن نقطه تلف شدند و موافق بعضي از حكايات اگر بعضشان هم رسيده باشند آنجا جاي توقف و زندگي نيست و توقف حيوان يا انسان در جائي ممكن است كه تجديد روز و شب متوالي يا اغلب اوقات باشد و گرمي و سردي باندازه اعتدال نسبي باشد تا بتوانند زيست نمايند ، ولي چون سؤال شده فرض حكم را فرمودهاند چون محال عقلي هم نيست شايد ممكن باشد با وسائل و اسبابي آنجا زندگي هم بشود و شايد ايشان هم كه بلفظ حيوان فرمودهاند مرادشان همين است كه براي انسان محال نيست .

و اما ارض تسعين يعني زمين نود درجه ، شبهه نيست كه نود درجه عرض تمام از خط استوا در قطب شمال يا جنوب منحصرا

يك نقطه ميشود ، آيا حكم مزبور براي همان يك نقطه است يا شامل اطراف آن هم هست ؟ عرض ميكنم شبهه نيست كه حكم شرعي را براي يك نقطه موهوم كه عرض و طول ندارد نميفرمايند ، اما ارض تسعين از آخر عرض هشتاد و نه درجه شروع ميشود تا آخر نود درجه كه فرض آن نقطه موهوم ميشود و طول يك درجه در حدود هيجده فرسخ است پس حكم مزبور براي آن نقطه موهوم نيست و شامل هيجده فرسخ از هر طرف قطب است ، و نيز مخفي نماند كه سائل سؤال از قطري نموده است كه در آنجا شش ماه روز است و شش ماه شب ولي در جواب التفات بلفظ سؤال نشده و تصديق سؤال او را نفرمودهاند متعرض هم نشدهاند و حكم ارض تسعين را فرمودهاند كه منتهي درجه عرض است و بالاتر از آن نميشود و آنجا هم اين طور نيست كه شش ماه روز باشد و شش ماه شب بلكه روزش زيادتر است و شبش كمتر بطوري كه سابقا عرض كردم و بيان حكم روز ممتد را فرمودهاند و حكم شب ممتد هم از آن استفاده ميشود چنانچه اشاره خواهيم كرد و اين فرمايش شامل جميع نقاطي است از روي زمين كه شب يا روز ممتد داشته باشند .

فصل - فرموده‌اند } در آنجا هر گاه آفتاب در درجهٔ باشد که مسامت با قمّه رأس باشد { يعني در طرف سمت الرأس باشد يعني در نصف النهار آن نقطه باشد } اول زوال است و تعريف وقت زوال {

صفحه ٦٦

در همه جاي دنيا همين است و در هر نقطه از دنيا كه باشيم در وسط روز وقتي كه آفتاب بمنتهي درجه ارتفاع خود رسيد كه از آن نقطه ببعد بطرف مغرب سرازير ميشود آنجا نصف النهار يا زوال آن نقطه است و بديهي است آفتاب در آن نقطه كه باشد بسمت الرأس انسان يا شاخص از ساير نقاط نزديكتر است پس مسامت با سمت الرأس است و همان وقت زوال است ، و اگر كسي اشكال نمايد كه اين حكم در همه جا جاري ميشود جز در نقطه قطب كه عرض تسعين حقيقي است و آن نقطه بدون حكم شرعي ميماند زيرا در آنجا تعيين زوال آفتاب ممكن نيست و سير آفتاب نسبت بآن نقطه رحوي است و ارتفاع و انخفاض ندارد و در تمام دوره بيست و چهار ساعت كه دور ميزند نسبتش با سمت الرأس يكي است و دور و نزديك ندارد و مسامت با سمت الرأس بنحوي كه فرق محسوس با ساير درجات داشته باشد نميشود پس آنجا چه بايد كرد ؟ عرض ميكنم شبهه نيست كه بيان حكم براي آن نقطه موهوم نيست و ارض تسعين يا عرض تسعين شامل تمام مساحت عرض نودم است و ممكن است براي كسي كه در آنجا متوطن است و ميخواهد نماز بموقع ادا كرده باشد در آن نقطه نايستد و چند ذرع بهر طرف كه خواسته باشد برود و در افق مايلي واقع شود و تعيين ظهر نمايد و اشكالي بهم نميرسد ، و بعلاوه هر ساعتي از يك دوره را كه مكلف اول زوال حساب كرد صحيح است زيرا تعريف زوال و ظهر

صفحه ٦٧

شرعي موافق فرمايش پيغمبر و امام (ع) و هم حساب اهل هيئت همان است كه عرض شد پس هر ساعتي را كه در آن نقطه ظهر دانست صحيح است و چون موضوع حكم فرض است حكم آن هم فرض است .

فصل - فرموده‌اند } موقع زوال وقت نماز ظهر و عصر است { بفرمايش حضرت باقر عليه السلام كه فرمود پيغمبر صلي الله عليه و آله نماز ظهر و عصر را بجا آورد وقتي كه آفتاب زايل شد و حضرت صادق عليه السلام فرمود هر گاه آفتاب زايل شد داخل ميشود وقت دو نماز ، و علت اينكه چرا ابتدا بوقت زوال فرموده و وقت نماز ظهر را معين فرموده است بدليل فرمايش حضرت امام رضا عليه السلام در فقه رضوي است كه فرمود اول نمازي كه فرض قرار داد خدا آن را بر بندگان نماز ظهر روز جمعه بود ، و بدليل فرمايش حضرت باقر عليه السلام كه در تفسير صلوة وسطي فرمود كه آن نماز ظهر است و اول نمازي است كه بجا آورد آن را رسول خدا صلي الله عليه و آله و آن در وسط روز بود ، پس شيخ بزرگوار باين دلايل و دلايل ديگر كه خود او داناتر است ابتدا بتعيين وقت فريضه ظهر فرموده است .

و براي ما در اين مقام ادله عقليه‌ايست كه از اخبار و فرمايشات مشايخ عظام اعلي الله

مقامهم استفاده ميكنيم و بيان آنها در غير اين كتاب بايد بشود ولي اجمالا دو سه سطر عرض ميشود كه نماز ذكر خداست و خداوند فرموده است اقم الصلوة لذكري و وجود و حيوة جميع خلق بذكر خداست كه اگر آني

از ياد خدا بروند معدوم خواهند شد و جميع بندگان و آسمان و زمين را خدا براي ذكر خود و بندگي خود ايجاد فرموده و فرموده است و ماخلقت الجن و الانس الا ليعبدون و فرموده است قال لها و للارض ائتيا طوعا او كرها قالتا اتينا طائعين پس جميع خلق از ابتداي خلقت در ذكر و نماز و اطاعت پروردگار بوده‌اند چون جميع خلق صفات و آيات خدا هستند و بر صفت خدا هستند و نماز صفت خود پروردگار است چنانچه ميفرمايد ان الله و ملائكته يصلون علي النبي يعني خدا و ملئكه صلوات ميفرستند بر پيغمبر (ص) و لفظ مضارع در اين مقام براي افاده دوام است و هميشه خداوند در نماز است و در حديث معراج است قف يا محمد ان ربك يصلي و تفصيل اين مراتب در اينجا تطويل است و قصد اشاره بود و اينكه عرض كنم خلق خدا بر حسب امر خدا بايد هميشه در ذكر و نماز باشند .

و ابتداي وجود اين عالم و اين خلق در اول ظهر بود و دليل اين مطلب هم مفصل است و بدرد همه كس هم نميخورد بهمين اندازه براي اهل تسليم حديثي در اين باب روايت ميكنيم و ميگذريم ، در فصل الخطاب است از بحار از اشعث بن حاتم گفت در خراسان بودم موقعي كه حضرت امام رضا عليه السلام و فضل بن سهل و مأمون در ايوان حري در مرو با هم نشستند و مائده را گستردند پس فرمود حضرت رضا عليه السلام كه مردي از بني‌اسرائيل در مدينه از من سؤال كرد كه روز پيش از شب خلق

شده است يا شب قبل از روز شما در اين باب چه ميگوئيد ؟ كلمات پراكندهٔ گفتند و جوابي نداشتند فضل خدمت حضرت امام رضا عليه السلام عرض كرد خبر بده بما اصلحك الله فرمود بلي از قرآن بگويم يا از حساب ؟ فضل عرض كرد از جهت حساب بفرمائيد فرمود بتحقيق دانستهٔ اي فضل كه طالع دنيا سرطان بود و كواكب در مواضع شرف خود بودند پس زحل در ميزان بود و مشتري در سرطان و شمس در حمل بود و قمر در ثور بود و اين دلالت ميكند بر بودن آفتاب در حمل در برج دهم از طالع در وسط آسمان پس روز خلق شده است پيش از شب ، و اما از قرآن پس آن در قول خداست لا الشمس ينبغي لها ان تدرك القمر و لا الليل سابق النهار يعني نهار بر ليل پيشي گرفته . تمام شد حديث شريف و از اخبار مشكله صعبه است ولي آن قسمت كه از حساب و هيئت بيان فرموده مشكل نيست و فضل هم خود از علماي هيئت بود و ملتفت شد و قصد ما در اين مقام همين است كه بفرمايش امام عليه السلام در اول خلقت آفتاب در برج دهم از طالع كه سرطان است بوده پس در وسط آسمان بوده و وقت نماز ظهر بوده و اين است جهت اينكه شيخ بزرگوار اعلي الله مقامه اولْ وقت زوال و نماز ظهر را معين فرموده است كه اگر كسي در ارض تسعين هم رفت عملش موافق حكمت و

فرمايش پيغمبر (ص) و امام (ع) باشد و جهت ديگر آنكه در قرآن در آن آيه شريفه كه نمازهاي پنجگانه را فرموده

صفحه ۷۰

ابتدا بنماز ظهر فرموده و ميفرمايد اقم الصلوة لدلوك الشمس الي غسق الليل و قرآن الفجر يعني اقامه نماز بكن از زوال ظهر تا تاريكي شب و سفيدي صبح ، و زياده تفصيل نميدهيم .
فصل - فرموده است } همين كه آفتاب از موقع زوال يك ربع فلك را سير نمود موقع نماز مغرب است و متعاقب آن نماز عشاء { ، عرض ميكنم اين فرمايش بنا بحديث حضرت ابوعبدالله عليه السلام است كه در فصل الخطاب از بحار روايت شده كه فرمود ساعات شب دوازده ساعت است و ساعات روز دوازده ساعت است و افضل ساعات شب و روز اوقات نمازها است ، عرض ميكنم مؤيّد اين حديث در اخبار ديگر هم هست و ساعاتي كه فرموده‌اند در همه جا و در هر روز تطبيق نميشود يعني امر در حقيقت بهمين منوال است كه فرموده‌اند ولي در اين عالم و آفاق مختلفه در بعض اوقات و بعض مناطق بواسطه عروض اعراض حقيقت پوشيده ميشود اما نه بآن اندازه كه بكلي پوشيده شود اين است كه مي‌بينيم در خط استوا چون سير فلك باستوا و استقامت نزديك است هميشه ترتيب شبانه‌روز همين است و دوازده ساعت است و در ساير مناطق دنيا هم جز قطبين در دو فصل معتدل كه روز اول فروردين و اول مهر باشد شبانه‌روز مساوي و مستوي ميشود و دوازده ساعت ميشود و در غير حال اعتدال كم و زياد ميشوند ولي در مثل آن مناطق كه بكلي خارج از اعتدال ميشود چارهٔ جز اين نيست كه

صفحه ۷۱

قاعده را بر اصل ثابتي بگذارند كه اوقات منظم باشد و مقايسه كردن با يكي از مناطق معتدله يا متوسطه يا آنجا كه منزل و خانه خود شخص بوده آنطور كه مرحوم آية الله يزدي فرمودند حد معين مقطوعي نيست زيرا آفاق مختلف است و فصول مختلف است روز يك دقيقهٔ داريم روز بيست و سه ساعت و پنجاه و نه دقيقهٔ هم داريم و معلوم نيست كدام روز يا شب را مقياس قرار دهيم پس اولي آن است كه بفرمايش امام عمل شود نه باحتمال ، و گذشته از اين كه حكم حقيقي همان است كه امام فرموده و مدار حقيقت بر آن است كه روز دوازده ساعت و شب هم دوازده ساعت است و آفاق ما منحرف است كه باين كيفيتها روز و شبها كوتاه و بلند ميشود و در هر افقي بنحوي غير ساير آفاق ميشود پس در آن قطر كه اين نوع اعراض كه از گردش آفتاب حاصل ميشود كمتر است بايد بهمان فرمايش امام عمل شود ، بلكه عرض ميكنم ساعات حقيقيه در واقع دوازده ساعت بيش نيست كه همان ساعات روز باشد و دوازده ساعت شب كه فرموده‌اند در حقيقت از ظل دوازده ساعت روز است و بواسطه سايه زمين ايجاد شده و اولا و بالذات خدا آنها را خلق نفرموده بلكه ثانيا و بالعرض خلق شده‌اند و اين است كه مشاهده ميكني در آسمان ديگر دوازده ساعت شب را ندارد و تمامش روز است و در آنجا

دوازده برج خداوند قرار داده كه هر برجي ماهي است و ميفرمايد و جعلنا في السماء بروجا و ميفرمايد ان

عدة الشهور عند الله اثناعشر شهرا في كتاب الله يعني شماره ماهها نزد خداوند و در نوشته او دوازده است ، و آفتاب در يك سال اين دوازده برج را طي ميكند و در زمين كوچك ما هم در هر شبانه‌روز يك دوره آفتاب بر گرد آن سير ميكند و ساعات اينجا را هم بر طبق ساعات بزرگ فلك دوازده قرار داده‌اند زيرا هر چه در بالا است در پائين هم هست و ، صورتي در زير دارد هر چه در بالاستي ، و ساعات شب هم كه از ظل ساعات روز ايجاد شده دوازده ساعت است و بر صفت صاحب ظل است منتهي اين است كه برعكس او و مخالف او است مثل عكسي كه در آب ميفتد از نظري كه عكس شاخص است همان است و از نظري كه برعكس او است مخالف او است و خداوند ميفرمايد يا آدم روحك من روحي و طبيعتك علي خلاف كينونتي و طبيعت آدم از ظل كينونت او است كه روح خداست و بر خلاف او شده و معكوس شده ، و خلاصه آن كه اصل ساعات و حقيقت آنها دوازده است منتهي در اين دنيا تفصيل پيدا كرده و بيست و چهار ساعت شده است و باختلاف اوقات و امكنه تغيير هم ميكند و كم و زياد ميشود در شب و روز و اين از اين جهت است كه براي ساعات اصليه دوازده‌گانه خداوند بر حسب اعراض ملك ظهور و خفائي قرار داده اما معذلك بر بيست و چهار ، چيزي علاوه نميشود چون هر ساعتي ظلي پيدا كرده و جهت خودي پيدا كرده پس هر ساعتي دو ساعت شده يعني دو جهت پيدا كرده جهت خدائي يعني

صادر از امر خداست و جهت خلقي و خودي او و غير اين دو چيزي نيست و در حديث فرمودند حق و خلق لا ثالث بينهما و لا ثالث غيرهما و اين دو چيز هم در اول خلق كه تركيب شده‌اند تركيبي شده‌اند در نهايت اتحاد و يگانگي و اختلاف و اثنينيتي در ميانه آنها نمانده و يك چيز شده‌اند و خدا ميفرمايد و ما امرنا الا واحدة و اين يك چيز در كل خلق مقام وجود مقدس حقيقت محمديه است صلوات الله علي صاحبها و همين كه اندك تنزلي ميفرمايد تفصيل پيدا ميكند و دوازده قسمت ميشود كه وجودات مقدسه ائمه اثني‌عشر صلوات الله عليهم تفصيل آن يك حقيقت است و فرمودند اول ما محمد است آخر ما محمد است كل ما محمد است ، و همان يك حقيقت است كه در آسمانها كه جلوه ميكند وجود مقدس پيغمبر است صلي الله عليه و آله كه در صورت آفتاب بروز ميكند و شمس وجود مقدس او است كه همه عوالم مادون خود را روشن كرده و در قرآن خداوند پيغمبر را بنام شمس ياد كرده و الشمس و ضحيها فرموده و شمس را تفسير بوجود مقدس او فرمودند و ائمه اثني‌عشر صلوات الله عليهم در دوازده برج ظهور فرموده‌اند و فرمودند در حديث كه مائيم بروج اثني‌عشر و شهور اثني‌عشر و ساعات اثني‌عشر ، و همان حقيقت مقدسه است كه در ساعات بروز كرده و ساعت زوال ظهر است در بيست

و چهار ساعت كه متعلق به پيغمبر است صلي الله عليه و آله و ساعات باقي روز تفصيل آن است بلكه عرض ميكنم همان است لاغير ، آيا نمي‌بيني كه

صفحه ٧٤

آفتاب است كه در تمام ساعات در نقطه زوال است و هر ساعت در نصف النهار خاصي است و براي نقطهٔ از نقاط زمين ظهر است پس جميع اوقات وقت ظهر است .
خلاصه آنكه اين مطالب تفصيل زياد دارد و در اينجا موقعش نيست و سخن در اين بود كه عدد ساعات دوازده است و هر ساعتي هم دو ساعت است براي اينكه صاحب دو جهت است جهتي بخالق دارد و جهتي بخود دارد اين است كه عدد ساعات از بيست و چهار تجاوز نميكند و بعد از هر بيست و چهار ساعت دورهٔ تمام ميشود و دوره ديگر شروع ميشود و خداوند در جميع ساعات براي ما بندگي و نماز قرار داده و امر شده است كه در هر حال و هر ساعت متذكر خدا باشيم ولي در ميانه ساعات ساعاتي را هم اختصاص داده است كه كليات آنها پنج ساعت است كه در آنها نماز خاص فريضه قرار داده شده كه اول آنها نماز ظهر و ساعت زوال است كه متعلق بشخص اول عالم و خاتم انبيا است صلي الله عليه و آله و اولين فريضه‌ايست كه در زوال ظهر جمعه كه سيد ايام است براي او قرار داده شده كه در همان موقع كه پروردگار نماز ميكند و رحمت ميفرستد بر پيغمبر خود او هم مشغول نماز باشد و خداوند ميفرمايد ان الله و ملائكته يصلون علي النبي و بعد از آن امت او را هم تشريف فرموده و همان نماز را بر آنها فريضه قرار داده و فرموده است يا ايها الذين آمنوا صلوا عليه ، و اما چهار ساعت ديگر ساعت عصر و مغرب و عشاء و صبح است كه متعلق بچهار امام است كه اشرف ائمه عليهم

صفحه ٧٥

السلام شمرده ميشوند كه وجود مبارك اميرالمؤمنين و حسنين عليهم السلام و حضرت قائم عجل الله فرجه است كه اين بزرگواران اشرف ماهها و اشهر حُرُم هستند و منها اربعة حرم خداوند فرموده است .
خلاصه كه اين سخنها پيش آمد و جاي تفصيل هم نيست و اين عرضها از آنجا شروع شد كه عرض كردم حكمي كه شيخ بزرگوار (اع) قرار داده موافق تقسيم دوازده است كه هر روز و هر شب را موافق آن حديث شريف دوازده ساعت دانسته‌اند و چون در آفاقي كه شب و روز ممتد پيدا ميشود و اختلاف شبانه‌روز از ميان ميرود البته احكامي كه متفرع بر آن كيفيات ثانويه عرضيه است مرتفع ميشود و بحالت اعتدال اوليه ميگردد باين لحاظ تقسيم شبانه‌روز بهمان نحو عادلانه كه خداوند قرار داده است ميشود و اين است كه نماز مغرب را بعد از يك ربع دور فلك قرار داده‌اند كه اول شب است بحساب صحيح و وقتي است كه آفتاب حقيقت در نفس طبيعت غارب ميشود بعد از شش ساعت ولي در همان حال شخص مكلف است كه بر خلاف طبيعت عمل نمايد و متوجه و متذكر پروردگار باشد و تسبيح او را در آن موقع نمايد و شب خود را مانند روز قرار دهد و طبيعت را راضي برضاي پروردگار نمايد تا مرضي خداوند شود و بيامرزد بر او

چنانچه در حديث پيغمبر است (ص) كه نماز مغرب همان ساعتي است كه خداوند بر آدم (ع) توبه او را آمرزيد و آدم در آنوقت سه ركعت نماز بجا آورد يك ركعت

براي گناه خودش و يك ركعت براي گناه حوا و يك ركعت براي توبه خودش و خداوند اين سه ركعت را بر امت من فرض فرمود ، بهر حال نميخواهم سخن دراز شود چون در حديث فرمودند روز دوازده ساعت است لامحاله بعد از گذشتن شش ساعت از زوال كه ربع فلك است وقت مغرب است و وقت نماز است و خداوند فرمود سبحان الله حين تمسون و حين تصبحون و آيه شريفه بيان وقت نماز مغرب و صبح است و اگر بخواهيم حكمتها و جهات اين مطلب را بشماريم كتاب مستقلي لازم دارد و اين شش ساعت در حقيقت عبارت از همان شش مرتبه است كه هر موجودي در عالم از ابتداي تكون تا آنجا كه بمقام كمال ميرسد بايد طي نمايد و اگر آن موجود صاحب كمال بالاتري هم هست بعد از طي اين شش مرحله پا بمرحله بعد ميگذارد و در آنجا هم باز شش رتبه و شش مرحله طي ميكند و بناي خلقت عالم و آسمان و زمين و جميع مواليد جزئيه بين اين دو بر همين شش است و اين همان شش روز است كه خدا آسمان و زمين را خلقت فرموده و همان شش مرحله است كه طفل انسان از ابتداي تكون كه نطفه است مي‌پيمايد و علقه و مضغه و عظام و اكساء لحم و انشاء خلق آخر ميشود و همين كه شش مرحله تمام شد متولد ميشود و پا بعالم ديگر ميگذارد و همين شش مرتبه است كه از مقام جماديت مي‌پيمايد مولود انسان تا بانسانيت ميرسد و اگر بخواهيم بشماريم مطلب مفصل ميشود و بهمين قياس حالت زوال ظهر شش ساعت را بايد طي نمايد تا بمغرب

برسد و از آن مرحله پا بمرحله ديگر گذارد و هكذا از مغرب تا نصف شب مرحله ديگر را طي مينمايد و از نصف شب تا صبح مرحله ديگر و از صبح تا ظهر باز مرحله ديگر كه شرح هر كدام طولاني است و هر مرحله شش ساعت است ، ولي در آخر هر مرحله و اول مرحله ثاني و در مورد تغيير هر حالي بحالت ديگر بايد متذكر خداوند بود و تكبير و تسبيح پروردگار را نمود مثل اينكه در يك نماز هم همينطور قرار داده‌اند و در موقع تحول از هر حالي بحال ديگر مثل تحول قيام بركوع يا ركوع بسجود يا سجود بجلسه و در موقع قيام دومرتبه در همه اينها تكبير قرار داده شده اين است كه در هر يك از اين مواقع كه حالي متحول بحالي ميشود شارع مقدس نماز قرار داده است و نبايد ترك بشود چنانچه در حكم شرع نمازهاي پنجگانه را در اوقات شبانه‌روز قرار داده‌اند كه در اخبار بسيار بتفصيل بيان شده و حكمتهاي اين كه چرا پنج نماز در شبانه‌روز براي اين امت قرار داده‌اند فرموده‌اند و ما براي اختصار روايت نكرديم و در اين باب شبهه نيست كه يوم و ليله كه در اخبار وجوب نمازهاي پنجگانه فرموده‌اند مرادشان يك دور آفتاب است كه قسمتي از ساعات آن كه زمين فاصله ميشود ميانه ما و آفتاب شب خوانده ميشود و بقيه‌اش روز است و چون در آفاق و اقاليم ما خالي از اين

نيست كه هر ساعتي يا شب است يا روز احكام را روي شب و روز قرار داده‌اند ، و در قرآن گاه تمام بيست و چهار ساعت را باسم يك روز

خوانده‌اند و گاه باسم يك شب خوانده‌اند ، و در افقي كه فرضا شش ماه يا بيشتر يا كمتر آفتاب از چشم ما پنهان نشود عمل بر ساعات ميشود موافق حديث مذكور زيرا در آن مقام هم كه باشيم ذمه ما مشغول عبوديت و بندگي است و بنا بر ساعات ميشود ، وانگهي در هر دوره آفتاب در روز آنجا وقت ظهر كه منتهاي ارتفاع آفتاب است كه معين و مشخص است و اشكالي نخواهد داشت و بموجب اخبار صريحه كه فرمودند همين كه آفتاب بزوال رسيد وقت نماز ظهر است پس در حدود قطب شمال يا جنوب هم كه هستيم همين كه زوال شد بموجب همان حكم شرعي كه در اينجا داريم بايد وقت نماز بدانيم منتهي اين است كه وقت مغرب و غيبوبت قرص را نميفهميم و در اين مقام بحديث شريف كه روز دوازده ساعت است عمل ميشود و هكذا نماز شب و نماز صبح . و اما در شبهاي ممتد آن آفاق در بيان ظاهر ايشان تصريحي ندارد الا اينكه چون بفرمايش امام بنا را بر بيست و چهار ساعت گذارده‌اند و يك دوره آفتاب را مأخذ قرار داده‌اند معلوم است كه اگر در اول غروب آنجا كه آفتابشان غروب كرد آنجا باشيم البته همان وقت وقت نماز مغرب است و بعد از شش ساعت نماز شب و بعد از شش ساعت نماز صبح و بعد از شش ساعت نماز ظهر و عصر و باز ميرسد بوقت مغرب و ترتيب ديگر هم ممكن است در همه آن آفاق كه بعضي از ستارگان را كه در وقت غروب آفتاب طالع شده‌اند نشانه قرار دهد همين

كه بمنتهاي ارتفاع رسيدند و سرازير شدند آن وقت را نصف شب بداند مانند زوال ظهر و آن نقطه مقابل ظهر است و دوازده ساعت تا ظهر فاصله دارد و بهمان ترتيب كه فرمودند عمل ميكند و در حديث فرمودند كه علامت نصف شب انحدار نجومي است كه در اول شب طالع بوده ، اين هم قاعده‌ايست موافق قرآن كه خداوند ميفرمايد و بالنجم هم يهتدون و موافق حديث شريف هم هست .

فصل - شبهه نيست كه اغلب اوامر وارده در شرع در وجوب نماز و همچنين آيات كتاب بيشتر آنها در ايجاب نماز است در اوقات معينه معلومه مثل اول زوال يا مغرب يا صبح بحدود معينه معلومه كه در كتب احكام ثبت و ضبط است و عمل مسلمين بر آنها است و رعايت وقت از فرايض حتميه نماز است و فرموده‌اند من صلي في غير وقت فلا صلوة له يعني هر كس نماز در غير وقت بجا بياورد نماز براي او نيست و شبهه نيست كه اوامر مذكوره شامل اهالي اقاليم ما است و عرف شايع كه مدار احكام شرعيه اغلب بر آن است همين است و عين اين اوامر شامل اهالي ارض تسعين كه بكلي اوقاتشان با ما فرق فاحش دارد نميشود و نماز در آن اقاليم كه تميز اوقات مثل آفاق معتدله داده نميشود ابتداءً بر ما مجهول است كه آيا پسنديده شارع (ص) هست يا نيست ، زيرا احكام

عبادات توقيفي است و بجعل شارع بايد باشد و قاعده يسر و امثال آنرا ابتداءً نميتوانيم جاري كنيم ، مثل اينكه براي كسي كه اندك كسالتي دارد

صفحه ٨٠

و روزه تمام نميتواند بگيرد اما نصف روز روزه گرفتن را طاقت دارد بلكه شايد مفيد هم هست پس با قاعده يسر روزه نصف روز بر او ايجاب كنيم اين مشروع نيست و شارع اجازه نفرموده ، پس همچنين بر ما معلوم نيست نماز بيوقت ولو ساير شرايطش هم درست باشد آيا صحيح و مجزي است يا حكايت روزه نصف روز ميشود ؟ بلكه حديث فوق كه فرمودند نماز در غير وقت نماز نيست و اخبار ديگر كه باين مضمون است نفي صحت مينمايد ، حال آيا بكلي بايد نماز در آنجا متروك باشد يا بايد بجا آورده شود ؟ مثل اينكه در موضوع فاقد طهورين كه در اخبار فرموده‌اند لا صلوة الا بطهور جمعي از علما حكم بسقوط نماز ميكنند در موقع فقد طهورين كه آب يا خاك باشد زيرا شرط كه طهارت است وقتي كه مفقود شد مشروط هم مفقود ميشود قضا را هم لازم نميدانند زيرا قضا هم مشروط بامر جديد است ، و بعضي حكم بسقوط ميكنند و قضا را واجب ميدانند ، و بعضي حكم كرده‌اند كه بايد بجا بياورد و ديگر قضائي ندارد و چون شرط مفقود شده و شخص هم نميتواند مكلف بايجاد شرط باشد در موقع فقدان پس همان نماز بدون طهور كافي است و معذور است ، و بعضي حكم كرده‌اند كه بايد اداءً و قضاءً هر دو بجا بياورد و اين حكم باحتياط نزديكتر است ، و بهر حال كه براي هر قولي دلايل مفصلي است كه ذكرش در اينجا مناسب نيست و قصد ما هم رد و بحث در اين باب نيست ولي اين موضوع هم همان است زيرا

صفحه ٨١

در اين مورد هم در حديث وارد شده كه هر كس نماز در غير وقت بجا بياورد نمازي براي او نيست ، و نماز در ارض تسعين هم اغلب در غير وقت است و هر كس در موضوع فاقد طهورين حكم بسقوط كرده علي القاعده در اينجا هم حكم بسقوط ميكند و متمسك بدلايل شرعي است ، ولي ما در صدد ذكر آن دلايل و تفصيلات در اين كتاب فارسي نيستيم مگر اختصارا دليل اختيار شيخ بزرگوار را اشاره نمائيم كه حكم بوجوب نماز در آنجاها نموده و اوقات آنرا هم تعيين فرموده است ولي ذكر دليل را نفرموده است .

عرض ميكنم شبهه نيست كه اوامري كه تعيين وقت در آنها شده يا بطور مطلق وقت را شرط صحت قرار داده‌اند و بدون آن را نفي نموده‌اند شامل ارض تسعين يا مشابه آن نميشود زيرا اين اخبار شامل اقاليم متداوله معموله اهالي اين حدود است و شامل فرد نادر و غير شايع نميشود ، اگر چه ميتوانيم بگوئيم اوامر راجع بوقت زوال ظهر و وجوب نماز در آن موقع شامل اوقات ظهر در روزهاي ممتد ميشود بجهت اينكه ملاك در آن اخبار زوال ظهر است كه منتهاي ارتفاع آفتاب باشد در آن نصف النهار كه مكلف در آنجا هست و تعيين وقت زوال در آن اقاليم هم ميشود پس نماز ظهر و متعاقب آن نماز عصر بعين ادله مذكوره براي آنها هم واجب ميشود و عذري در اين باب ندارند ،

ميماند وقت مغرب و صبح كه چون آفتاب غروب نميكند مغرب يا صبح شرعي موافق آفاق ما ندارند ، و همچنين در شبهاي ممتد وقت ظهر هم معلوم

نيست ، اين است كه باز نوعا اشكال باقي است و بايد تحقيق از دليل ديگر نمود . و اما ادله عقليه كليه و دلائل حكمت بر لزوم كليه عبادات و اينكه ذمه عبد ابدا مشغول بعبوديت است بلكه بقاء انسانيت او بعبادت است و الا انسانيت او ميميرد و علت غائي وجود انسان باطل ميشود و امثال اين ادله و نوع عبادت هم همين عبادات شرعيه است كه شارع مقدس براي امت قرار داده است كه بسيار ميتوانيم اقامه نمائيم ، مطلب اينجا است كه آيا اين نوع ادله در مورد احكام جزئيه شرعيه هم جاري است يا نيست ؟ حق اين است كه نيست و الا جايز ميشد كه با آن ادله يك عبادت خاصي يا ذكر و ورد مخصوصي يا دعائي بعبارات خاصي انسان بر خود قرار بدهد و حال آنكه شرعا جميع اينها ممنوع است و جايز نيست و مثل اذكار و اوراد و حركات مخصوصه كه جمعي از صوفيه تشريع نمودهاند و حلقِهاي ذكري كه ترتيب ميدهند و يا هو يا هو و امثال آن ميگويند و حركاتي شبيه برقص يا حركات ديوانگان ميكنند تا ميفتند و غش ميكنند و همچنين رياضات شاقّه كه بر خلاف اوامر شارع (ص) ترتيب دادهاند و همه اينها را بخيال وصول بحق اختراع كردهاند يا از عشق بمولي ميدانند جميع اينها را حرام عيني و خلاف شرع ميدانيم بنص اخبار ، و عبادات اموري است توقيفي كه شارع بايد دستور و راهنمائي فرمايد و خداوند دوست داشته است كه عبادت كرده شود از همان راه كه خودش بوسيله رسولان و حجتهاي خود تعليم

فرموده و خلقْ جاهل بوجوه عبادات هستند ، و اگر كسي بغير وجه شرعي عبادتي قرار دهد يا حتي يكي از عبادات مشروعه را هم بنحوي و در وقتي ايجاب نمايد كه معلوم نباشد شرعا كه آيا رضاي شارع در آن است يا نيست جايز نيست ، حتي آنكه در مواردي كه عذري بر انسان پيدا شود و بحكم شرع معذور ميشود عملي را بايد با وجود عذر بجا بياورد كه بداند پسنديده شارع است نه اينكه بر او مجهول باشد ، فرضا مريض كه طاقت ايستادن در نماز ندارد نشسته نماز ميكند از اين جهت است كه شارع اينطور اجازه فرموده نه از جهت اين است كه صرفا معذور است يا قاعده يسر اينطور تجويز ميكند بلكه چون دليل صريح داريم اينطور گفتيم و قاعده يسر هم اين حكم را تأييد كرد ، و ما در چند جا اين مطلب را تكرار كرديم كه شايد كسي ملتفت شود زيرا مطلب مشكلي است و محل مزله اقدام بسياري از اعلام است ، خلاصه پس دلائل عقليه كليه يا اوامر مطلقه كه در ماهيت حكمي رسيده و بيان متممات آن در آن بيانات مطلقه نيست بتنهائي مأخذ و دليل يك حكم شرعي جزئي بر ما نميشوند .

حال اگر اين مطلب را دانستي عرض ميكنم در اين مقام هم تا درجۀ كه از تحقيقات بزرگان دين استفاده كردهايم و روايت داريم ميتوانيم بگوئيم كه شبهه نيست اوامر مطلقه

در وجوب نماز در كتاب خدا و فرمايش پيغمبر و ائمه اطهار داريم و بطور اطلاق خداوند فرموده است اقيموا الصلوة و فرموده است ان الصلوة

كانت علي المؤمنين كتابا موقوتا و در حديثي تفسير فرمودند يعني واجبا و در حديثي تفسير فرمودند يعني ثابتا و همچنين در اخبار اوامر مطلقه در وجوب نماز بيش از حد احصا است و فرموده‌اند كه نماز عمود دين است و تارك صلوة كافر است يا آنكه بدون نماز هيچ عملي از اعمال قبول نميشود ، و امثال اينها ، و شبهه نيست كه امر پروردگار براي وجوب است و اشتغال ذمه حقيقي و امتثال امر با اتيان بشرائط صحت موجب برائت ذمه حقيقي و مقتضي صحت است و ترك آن از روي اختيار موجب عدم برائت ذمه است ولي در صورت سلب اختيار البته معذور است و كلما غلب الله علي امرء فهو اولي بالعذر پس اگر جميع شرائط متعذر شد كه بكلي ساقط است و همان نيت امتثال بنده كافي است و اگر بعض شرايط هم متعذر شد بقدر مقدور بجا ميآورد و همان نيت امتثال قائم مقام شرط يا شرائط مفقوده ميشود زيرا خداوند ميفرمايد اتقوا الله ما استطعتم و ميفرمايد من اضطر غير باغ و لا عاد فلا اثم عليه ، حال اگر آن شرط خود مستقلا فريضه‌ايست و از فوايد آن هم رفع مانع از مشروط است اگر متعذر شد و ممكن نشد شبهه نيست كه رفع مانع نشده مثل شرط طهارت براي نماز زيرا معلول تابع علت است و مشروط تابع شرط و وجوداً و عدماً با هم هستند ولي در اين موقع كه شرط متعذر شده نماز صحيح است زيرا خود آن فريضه مستقلي است مثل اينكه شرط هم كه طهارت است بر خود فريضه‌ايست حالا شرط در اينجا متعذر شده

اما بخود مشروط كه نماز باشد مستقلا امر شده بود و پيغمبر (ص) فرمود اذا امرتكم بشيء فأتوا منه ما استطعتم و فرموده است لايترك الميسور بالمعسور و فرموده است ما لايدرك كله لايترك كله و از اين قبيل ، منتهي اين است كه در اين موقع سعي ميكند مكلف كه تكليف خود را باندازه مقدور و تمكن در حدود تعيين و اجازه شرع مقدس بجا بياورد و آنچه را كه نميتواند معذور است و فاقد طهورين از اين قبيل است ، نماز را بدون طهارت چون معذور است و حكم معذور قطعا غير از حكم مختار است بجا ميآورد ، و اما قضاي آن را جمعي از علما لازم ندانسته‌اند بجهت اينكه قضا امر جديد لازم دارد اما شيخ مرحوم اعلي الله مقامه قضاي اين نماز را هم واجب دانسته‌اند بدلايل زيادي كه بعضي از اصحاب ذكر كرده‌اند و ايشان هم بعد از نقض و ابرامي كه در آن دلايل نموده‌اند موافقت فرموده‌اند و شرح آن بيانات مفصل است و مرحوم آقاي بزرگوار اعلي الله مقامه نيز در شرح نتايج قضا را احوط دانسته‌اند الا اينكه در حواشي فصل الخطاب بياني در اين باب ميفرمايند و در آنجا اصل را برائت ذمه دانسته‌اند و حكم بوجوب اداء ننموده‌اند و حكم آنرا مطلق گذارده‌اند و حكم بقضاء در اين صورت نموده‌اند بدليل امر مطلقي كه در وجوب نمازي كه فوت شده رسيده است و بهر حال كه

در این موارد احتیاط رفع اشکال مینماید .
و اما در موضوعي كه سخن ما در آن بود در نماز و روزه در اقاليم

نزديك شمال يا جنوب كه شب يا روز ممتد است و اوامر وجوب صلوة غالبا مقيد بتشخيص وقت است و فرموده‌اند نماز در غير وقت نماز نيست عرض شد كه اوامر كليه در وجوب نماز در كتاب و اخبار راجع بماهيت است و شرط وقت از متممات است كه وجوبا بايد رعايت شود اما اتيان باين شرط امري نيست كه در همه جا باختيار مكلف باشد ، و بعلاوه ميتوانيم اين حديث را كه فرموده‌اند نماز در غير وقت نماز نيست حمل بر نفي كمال نمائيم و حكم وقت مانند حكم طهور نيست و مي‌بينيم كه نماز بدون طهور در هيچ جا اجازه داده نشده اما نماز بدون وقت در نوافل زياد است بلكه مطلقا هم روايت شده است كه نافله بمنزله هديه است هر وقت بجا آوردي قبول ميشود ، و اين حديث باطلاق خودش شامل رواتب موقته و غير آنها هر دو ميشود پس موضوع وقت قطعا بدرجه اهميت طهور نيست . حال در صورت تعذر اتيان در وقت و عدم امكان شبهه نيست كه از اين جهت معذور خواهيم بود و خداوند اولاي بعذر است و يريد الله بكم اليسر و لايريد بكم العسر . حال در صورتي كه هيچ دليل شرعي ديگر در دست نبود مانعي نداشت حكم بسقوط يا اطلاق شود زيرا قاعده يسر بر هر دو دلالت ميكند اما چون بر حسب اخباري كه داريم كه نمازهاي پنجگانه را براي شبانه‌روز قرار داده‌اند و شبانه‌روز عبارت از يك دوره آفتاب است در فلك تا بعد از بيست و چهار ساعت بجاي اول برسد در آن اماكن كه از ظهور

و خفاء آفتاب مثل اين آفاق ما تشخيص اوقات نميشود و آفتاب در تمام دوره يا ظاهر است و يا بكلي مخفي است عمل بر ساعات ميشود اما نه بدليل قاعده يسر يا نفي عسر و حرج زيرا منتهي دلالت آنها بر معذوريت از اتيان شرط است در موقع فقدان شرط لاغير بلكه بدليل اخباري كه فرموده‌اند نمازهاي پنجگانه در شبانه‌روز قرار داده شده و بدليل فرمايش امام حضرت صادق (ع) كه فرمود ساعات روز دوازده است و ساعات شب دوازده است ، و مؤيد اين حديث است حديثي كه در فصل الخطاب از حضرت ابوالحسن عليه السلام روايت شده است كه عرض شد خدمت آن حضرت كه براي چه نماز فريضه و سنت پنجاه ركعت قرار داده شده كه زياد بر آن نميشود و از آن كم نميشود فرمود براي اينكه ساعات شب دوازده ساعت است و مابين طلوع فجر تا طلوع آفتاب هم ساعتي است و ساعات روز دوازده ساعت است پس قرار داده شده براي هر ساعتي دو ركعت و مابين غروب آفتاب تا سقوط شفق غسق است براي غسق هم يك ركعت است ، عرض ميكنم بنا بر اين فرمايش در جائي كه اوقات معينه محدوده كه قرار داده‌اند مشخص نيست بقرار ساعات نماز خوانده شود زيرا هر ساعتي دو ركعت نماز دارد . و حديث ديگر در اين مقام بنظر رسيد كه از مصابيح كه يكي از معتبرترين

کتب عامه است و فقط اخبار صحاح و حسان را که از ائمه خود روايت دارند در آن کتاب ذکر کرده و در حاشيه فصل الخطاب از آنجا روايت فرموده‌اند و چون

مخالف با اخبار ما نيست تلقي بقبول ميشود در مصابيح از نواس بن سمعان از رسول خدا صلي الله عليه و سلم در حديث دجال عرض كرديم يا رسول الله چقدر است لبث او در زمين فرمود چهل روز يك روز مثل سالي است و يك روز مثل ماهي است و يك روز مثل جمعه‌ايست (جمعه بمعني يك هفته استعمال ميشود) و ساير ايام او مثل ايام شما است عرض كرديم يا رسول الله پس آن روزي كه مثل يك سال است آيا كافي است براي ما نماز يك روز فرمود نه ، اندازه بگيريد براي آن باندازه يك روز (عبارت اين است : قال لا اقدروا له قدره) الحديث ، و مولاي بزرگوار اعلي الله مقامه در ذيل آن ميفرمايد } شايد مراد اين است كه اندازه بگيرند براي آن روز باندازه يك روز يعني بيست و چهار ساعت پس نماز بكنند بساعت . { عرض ميكنم صراحت اين حديث از اخبار خودمان بيشتر است و چون منافات با اخبار ما ندارد مانعي از عمل بآن نيست و نيز روايت مولاي بزرگوار اين حديث را در حاشيه فصل الخطاب مشعر بر همين است و خود صاحب مصابيح هم در معني حديث همين معني را قريب شمرده است و در اخبار خودمان است كه ان رسول الله (ص) انال و انال و لكن معاقل العلم عندنا اهل البيت يعني پيغمبر (ص) بحد كافي بهمه كس رسانيد و لكن اصول علم پيش ما اهل بيت است ، و چون در فرمايش خودشان خلاف اين مضمون را نديده‌ايم پس باين حديث

ميگيريم و فرمودند نظر نكنيد بسوي كسي كه گفته است بلكه نگاه كنيد به‌ببينيد چه گفته است ، خلاصه كه عمل و فتوي بر همين اخبار است و قواعد مذكوره هم مؤيد آن است و ترك نماز در آن اقاليم با وجود جمعيت همه شرايط براي مسلم حرام و بجا آوردن آن فريضه است منتهي اين است كه تقدير اوقات را بشرح فوق مينمايد ان شاء الله .
فصل - فرموده است } بهمين قاعده ماههاي صيام شناخته ميشود پس اشكالي نيست و شمرده ميشود هر دوره يك روز و يك شب و هر سي دوره يك ماه و تعيين ماه اول اگر معلوم است فبها و اگر نه برميگردد بمظنه و امارات { ، عرض ميكنم اما وجوب روزه ماه رمضان كه محقق است و خداوند ميفرمايد كتب عليكم الصيام كما كتب علي الذين من قبلكم و حاجت باستدلال نيست ، ميماند موضوع صبح و مغرب كه در آن اقاليم در ايام ممتد شناخته نميشود ، چاره چيست جز اينكه بنا را بر دوره آفتاب و عمل بساعات گذارد و حكم بسقوط نميكنيم براي اينكه موارد سقوط روزه مثل روزه مسافر يا مريض يا حائض يا در مورد تقيه و غير ذلك همه در شرع معين است و موارد لزوم قضاء يا عدم آن هم معين است و چنين صورتي كه موضوع تحقيق ما است در اخبار نيست و عذر شرعي شمرده نميشود و اشتغال ذمه هم محقق است بدون ترديد و برائت ذمه حاصل نميشود مگر بامتثال امر با تمام شرايط

يا اقلا باندازه مقدور چنانچه قواعد يسر و نفي عسر و قاعده اضطرار و غيرها از قواعد شرعيه حاكم بآن است ، و اگر قائل شويم كه روزه ماه رمضان در آنجا ساقط است و قضاي آنرا بجا بياورد گذشته از آنكه دليل شرعي قائم بر آن نيست خارج از فرض است زيرا ممكن است مكلف در همان حدود نزديك قطب متوطن است و موقعي براي قضاء دست نميآورد و سقوط ابدي هم مجوز شرعي ندارد زيرا پيغمبر (ص) فرموده است هر گاه شما را امر بچيزي كردم بجا بياوريد از آن باندازهٔ كه توانستيد ، و حديث شريف بمفهوم دلالت ميكند كه اگر قادر بر امتثال بطور كمال نشد باز مأمور به بكلي ساقط نميشود منتهي بعض شرايط صحت آن كه مفقود است نيت امتثال قائم مقام او است و بعلاوه خداوند عذر را مي‌پذيرد پس عمل بر ساعات ميشود و از طرفي هم شرعا محقق است كه روزه بيش از يك روز جايز نيست و حرام است و روزه امروز را بفردا رساندن در شرع تجويز نشده و خداوند ميفرمايد و اتموا الصيام الي الليل و لا قران بين صومين فرموده‌اند بلكه افطار كردن فرض و واجب شمرده شده و فرمودند در موقع مغرب دو فرض است كه نماز باشد و افطار پس مقدم بدارد افضل آن دو را ، پس وقتي كه بعد از گذشتن روز افطار فرض ميشود در مثل آن اقاليم تعيين شب و روز چون بتاريكي و روشني نيست بتقسيم ساعات ميشود و يوم و ليله عبارت از بيست و چهار ساعت و يك دوره آفتاب است حتي آنكه مانعي نيست

كه تمام دوره را باسم روز بخواني يا باسم شب و خداوند در قرآن گاهي بنام يوم تعبير آورده است از يك دوره آفتاب و گاهي بنام ليل و عرف جاري خودمان هم همين است ميگوئيم چند روز يا چند شب و مرادمان چند بيست و چهار ساعت است ولي در موردي كه اسم هر دو برده شود و يكي را بديگري منتهي نمائيم معلوم است كه بعض دوره بيست و چهار ساعت اراده شده و خداوند كه ميفرمايد و اتموا الصيام الي الليل يعني روزه روز را تا شب برسانيد و همين كه شب شد افطار واجب است و چون تشخيص اين دو در آن اماكن با آفتاب مقدور و ميسر نيست پس عمل بساعات موافق فرمايش امام (ع) متعين است اعم از اينكه روز ممتد باشد يا شب ممتد ، و بهمين ترتيب بايد اول ماه رمضان را معين كرد و روزه گرفت و اگر سحور را هم ميخورد لامحاله قبل از دوازده ساعت بايد سحور را خورده باشد .

و اما اينكه سي دوره تمام را بايد ماه رمضان بداند اين نيز بفرمايش صريح امام است (ع) و حضرت امير (ع) ميفرمايد كه اگر ماه بر شما مخفي شد بايد عده را تكميل نمائيد ، و كمال ماه سي روز است چنانچه در تفسير آيه شريفه و لتكملوا العدة تصريح فرموده‌اند ، و حضرت باقر (ع) در حديث ديگر ميفرمايد كه اگر ماهها بر شما پوشيده شد سي روز تمام بگيريد .

و اما آن كه فرمودند اگر ماه را ندانست بمظنه و امارات راجع ميشود اين نيز فرمايش امام است كه از حضرت صادق (ع)

سؤال شد از اسير يا محبوس كه ماه رمضان را نميداند فرمود يصوم شهرا يتوخّاه فان كان الشهر الذي صامه قبل شهر رمضان لميجزه و ان كان بعد شهر رمضان اجزأه يعني روزه ميگيرد ماهي را كه طلب ميكند و اگر روزه او قبل از ماه رمضان واقع شده كافي نيست و اگر بعد از ماه رمضان است مجزي خواهد بود ، و باين مضمون اخبار ديگر هم هست كه فحواي همه همين است كه حكم توخّي براي كسي است كه علم بماه رمضان پيدا نكرده نه اينكه براي اسير يا محبوس خاصة حكم اين باشد و قصد اين است كه با عدم علم توخّي ميكند و تحرّي مينمايد يعني با قراين و اماراتي كه دارد مظنه حاصل نمايد كه ماه رمضان شده باشد و معذلك اگر معلوم شد ماهي را كه اختيار كرده ماه مبارك رمضان نبوده است حكمش همان است كه در حديث فوق فرمودند و در مورد تعيين قبله هم كه كسي نتواند بطور قطع بفهمد بدين مضمون حديث داريم كه عمل بمظنه ميشود ، و ناچارم در اين مقام توضيحي را عرض كنم كه در اين دو سه مورد معين كه در حديث اجازه مظنه داده شده است اسباب اشتباه بر كسي نشود كه عمل بحكم ظن را تجويز فرمودهاند بلكه مراد از اين اخبار مظنه در موضوع است نه مظنه در حكم و اجازه بحكم ظني حتي در يك حديث هم بحمد الله داده نشده و در اين مقامات چون علم بموضوع حكم متعسر بوده است حكم قطعي را براي موضوع ظني فرمودهاند و ما حكم ظني و گماني نكردهايم بلكه

موضوع ظني است يعني ماه رمضان كه موضوع حكم است يا قبله براي نماز كه موضوع حكم است چون قطعي نشده همان موضوع ظني را كه خود شخص گمان كرده است در اين مقامات موضوع حكم قرار دادهاند و هيچ كس عمل بموضوع نميكند بلكه عمل بحكم و فرمايش امام است ، و فارسي ساده عرض كنم اگر در حديث فرمودند خربوزه حلال است و تو خربوزه خوردي عمل بخربوزه نكردۀ بلكه عمل بحكم و فرمايش امام كه حليت خربوزه است كردۀ ، پس نكته را ان شاء الله ملتفت هستيد و عمل بحكم ظني موافق هزار و دويست حديث و هفتاد آيه قرآن و ادله عقليه بيشمار حرام شده است و اميدواريم ببركات حضرت امام زمان عجل الله فرجه متروك هم بشود زيرا جميع مفاسد دنيوي و اخروي را كه دچار شدهايم من از اين جهت ميدانم زيرا صلاح بشر در بندگي و اطاعت خدا و امتثال اوامر و نواهي او است كه بر زبان انبيا و اوليا تعليم فرموده و جميع اين احكام كه فرمودهاند جز صلاح بشر چيزي نيست پس اگر عمل نمودند موافق مصلحت عمل كردهاند و دفع مضرت از خودشان نمودهاند و اگر عمل نكردند فاسد ميشوند ، و آنچه بديهي است آن است كه اگر پيروي علم نمودند و بآنچه گفته ميشود با دليل و برهان قطع حاصل كردند عمل هم خواهند كرد و اگر علم حاصل نشد بمظنه و گمان عمل نخواهند كرد و اين امري است طبيعي و فطري و تغييرپذير نيست ، پس احكامي كه از روي مظنه صادر

ميشود علمي از آنها حاصل نميشود و موجب عمل هم بطريق اولي نميشود و تحكم باينكه حكم مجتهد مؤداي ظن او است اما درباره مقلدين حكم الله قطعي است و بايد عمل نمايد تحكمي است كه بر مقلد افاده علم و عمل نميكند و گذشته از اين مورد نهي خداست و خداوند بمجتهد و مقلد هر دو فرموده است و لاتقف ما ليس لك به علم يعني جز علم پيروي چيز ديگر مكن ، و فرموده است ان الظن لايغني من الحق شيئا يعني گمان انسان را بي‌نياز از حق نميكند ، پس اين حكمي كه كرده‌اند كه بايد مقلدين البته بگمان مجتهد عمل كنند البته مؤثر و مفيد بحال مردم نيست و باور هم نميكنند چون حكم زوري است و مخالف جميع موازين است و طبيعت و فطرت هم قبول نميكند از اين رو ميگوئيم البته متروك خواهد شد و روزگار گمان سپري ميشود و علم و يقين جايگير او ميشود بجهت اينكه اراده قطعي خداوند اين است كه احقاق حق فرمايد و يحق الله الحق بكلماته و خداوند ميفرمايد اما الزبد فيذهب جفاء و اما ما ينفع الناس فيمكث في الارض كفها تدريجا از ميان ميرود و آنچه مفيد و نافع بحال مردم است در زمين خواهد ماند ، و آنچه مفيد و نافع است يقينا علم است نه مظنه و احتمال .

فصل ـ اما در مسأله روزها يا شبهاي بسيار كوتاه و تكليف نماز و روزه آن اوقات كه نيز مورد سؤال بوده است عرض ميكنم كه حديث صريحي نيافتم و در فرمايش شيخ اعلي الله مقامه هم نبود و ساير

اصحاب هم متعرض نشده‌اند و در بعض اخبار باين مضامين فرمايشاتي هست كه بهار مؤمن در شبهاي دراز و روزهاي كوتاه است كه شب را با وسعت وقت بعبادت و نماز ميپردازد و در روز كوتاه هم كه طبيعةً هوا ملايم و سرد است كمك روزه او است ولي اين فرمايشات هم در موضوع مسأله ما دليلي نميشود ، پس آنچه ميتوانيم بگوئيم قدر متيقن اين است كه حكم نماز با روزه در بعض صور فرق ميكند ، اما نماز در روزهاي كوتاه نماز صبح كه با فراغت بال ادا ميشود زيرا بين الطلوعين بحد كافي و بيش از كفايت طولاني است و قسمت عمده روزشان بين طلوعين است اما نماز ظهر و عصر اگر وقت بقدر اداي هر دو نماز ولو بطور مخفف باشد كه اشكالي نخواهد بود و اگر وقت كمتر است و باندازه نماز ظهر تنها و يك ركعت هم از عصر باشد باز نقلي نيست و هر دو نماز ادا ميشود زيرا فرموده‌اند كه هر نماز كه يك ركعت آن در وقت واقع شود كافي است و تمام وقت ادراك شده اشكال در موردي است كه آن قدر روز كوتاه باشد كه مجال بيش از يك نماز نباشد در اين صورت مسلم نماز عصر فوت شده بجهت اينكه شبهه در وجوب نماز نداريم و با حلول اول وقت نماز واجب شده ولي چون وقت كافي نبوده است فوت شده و بر حسب اخبار مطلقي كه داريم بايد قضا نمائيم زيرا در آن اخبار بيان علت و سببي نيست جز اينكه فرموده‌اند نمازي كه فوت شده بايد قضا شود ، حال بموجب آن اوامر بهر علتي كه باشد فرق نميكند و بايد قضا كرد و بهمين شرح

است موضوع شب كوتاه تا حدي كه مجال اداء مغرب و عشاء نباشد و از انسان فوت شود ناچار قضا ميكند و اگر هم وقت هست كه بجا ميآورد بشرحي كه گذشت .
اما تكليف روزه در روزهاي كوتاه بهر درجه كوتاه هم هست نقلي نيست و همين كه اسمش روز است مكلف هم روزه ميگيرد و روزه آساني هم ميشود و بهار مؤمن در همان وقت است و اما اگر شب كوتاه است باندازهٔ كه مجال سحري خوردن زياد نيست كمتر ميخورد يا اصلا نميخورد و بيك جرعه آب بقدر استحباب قانع ميشود و شرعا سحري خوردن از واجبات نيست و مستحب است ، نخورديم هم مانعي نيست ، مكرر هم بيسحري شدهايم و تازهٔ نشده ، بلي اگر آنقدر كوتاه است كه مجال افطار خوردن هم نيست درد بيدرمان اينجا است زيرا روزه بروزه بردن كه حرام است بدون اين نيت هم مهلك است و مورد نهي لاتلقوا بايديكم الي التهلكة و لاتقتلوا انفسكم ان الله كان بكم رحيما و ماجعل عليكم في الدين من حرج و امثال ذلك همين جا است ولي خوشبختانه اين مضيقه بيش از دو سه روز در هر جا كه باشد طول نميكشد اين چند روز را بحكم ضرورت و حكم كلما غلب الله علي امرء فهو اولي بالعذر و حكم كلما اضر به الصوم فالافطار له واجب افطار ميكند و بعد از انقضاء ماه رمضان قضا ميكند ان شاء الله ، و در اول اين رساله هم عرض كردم بهتر آن است كه مسلمان بدون ضرورت باينطور جاها نرود و اسباب

تضييع دين خود را فراهم ننمايد .
باقي ماند فرض ديگر در باب نماز كه ممكن است در بعض ايام مطلقا آفتاب طالع نشود و ساعتي يا ساعاتي بين الطلوعين باشد و باز شب شود در اين مقام هم و الله العالم ميگوئيم كه نماز صبح با طلوع فجر واجب ميشود و در بقيه ساعات بيست و چهار ساعت عمل بساعات ميكنيم چنانچه گذشت .
فصل - ملخص عرايض قبل آن شد كه روزه هم در حدود فنلاند و مافوق آن واجب است و بترتيب ساعات روزه ميگيرند بدلايلي كه بعض از آنها با زباني كه مناسب اين كتاب بود عرض شد . و اما بعض فوايد و محسنات و حكمتهاي روزه كه در آن ورقه هم شمرده شده بود صحيح و متين است ولي بايد دانست كه هيچيك از آنها علت وجوب شرعي روزه در اينجا يا در آنجا نيست و حكم شرعي روزه متعلق بخود او است و علت حكم را آن مراتب قرار ندادهاند ولو اينكه الفاظي هم در اخبار ديده ميشود كه وجوب روزه فرضا براي حفظ الصحه يا براي اينكه اغنيا حالت فقرا را احساس كنند و موجب ترحم بر آنها بشود و از اين قبيل چون هيچيك از اينها شرعا علت تامه نيست و منحصر بيكي دو علت هم نيست و براي هر مكلفي هم ممكن است بعض آن علل موجود باشد و بعض آنها نباشد اين است كه ميگوئيم حكم وجوب روزه در هر جا كه واجب ميشود روي آن علتها نيست بلكه علت كلي شرعي در روزه يا ساير احكام

آن است كه براي امتثال و اطاعت فرموده‌اند و اين علت در جميع احكام هست و در مورد احكام جزئيه شرعيه اصلا قاعده و دستور شارع اين نيست كه از پي علت و نفع يا ضرر بگردند و آن علل را دليل حليت يا وجوب قرار دهند ولو اينكه اوامر شارع مقدس هر يك هزاران حكمت و علت دارد كه هنوز بهزاريكش هم ما برنخورده‌ايم و آنچه نهي فرموده هزاران جهت فساد دارد كه ما هنوز بهزاريك آنها برنخورده‌ايم همه اينها صحيح است اما در جاي خود از آنها بحث و گفتگو ميشود و تفاضل علما البته بدانستن همان علل و حكمتها است و هر كس بيشتر دانسته و تعقل نموده است البته شأنش بيشتر است و چقدر دوست داشته‌اند خدا و پيغمبر و ائمه اطهار صلوات الله عليهم آنها را كه فرمايش ايشان را ميشنوند و تعقل ميكنند و ظاهر و باطن و علت و منفعت يا ضرر ترك آن را ميفهمند و گويا جميع آنچه فرموده‌اند در حقيقت براي همانها است كه مطلب را ميفهمند ولي با همه اين مراتب اين نكته را متذكر شدم كه اين مطلب را اشاره نمايم كه هم قاعده فقهي است و هم براي جوانان روشن‌فكر باسعادت بسيار مفيد است كه در بيان واجب بودن يك حكم شرعي جزئي يعني احكام فرعيه يا حرام بودن امري بلكه كليه اوامر و نواهي شارع صلوات الله عليه ما بايد صرفا تابع امر و نهي باشيم و در بيان يك حكمي فقط باين ادله در اين موقع كار داريم ، و اما علل اصليه آن و محسنات يك امري يا مضرات يك نهي شرعي اعم از آنچه

صريح است در اخبار يا خود فكر كرده‌ايم و بتجربه رسانده‌ايم اينها دليل وجوب يا حرمت يا صحت يا فساد و غير ذلك نميشود و در اين بابها در جاي خود بحث بايد بشود ، و عيب تخلف از اين قاعده آنقدري كه فعلا در اين مقام ميخواهم اشاره بكنم آن است كه علل احكام لاتعد و لاتحصي است و بنا بر اين نيست كه جميع عقول حسن يا قبح يا نفع يا ضرر هر مطلب جزئي را بفهمند و اگر بنا را بر اين بگذارند و هر حكمي از احكام شارع را كه علتش را فهميدند قبول نمايند و هر يك را نفهميدند منكر شوند ديگر براي اسلام قائمهٔ باقي نميماند زيرا قطعي است كه جز معدود بسيار كمي علت بقيه احكام را نميفهميم پس خدانكرده منكر ميشويم ، فرضا يكي دو علت از علل روزه را فهميديم و قبول كرديم علت نماز را كه نفهميديم چه ميكنيم ؟ علت نماز را هم بطور كلي دانستيم علت بعضي از احكام آن را كه ندانستيم چه ميكنيم ؟ وقتي كه ندانستيم نماز ظهر چرا چهار ركعت است و نماز مغرب چرا سه ركعت است ، ركوع چرا يك مرتبه است سجود چرا دو مرتبه ، در نماز ظهر چرا اخفات ميشود و در نماز مغرب جهر ميشود و هكذا الي غير نهايه آن وقت چه ميكنيم ؟ با اينكه هر يك از اين جزئيات هم هزاران حكمت و جهت دارد و علما هم بيان فرموده‌اند معذلك بيان حكم باين دلايل نيست ، امتثال مثل من هم كه مقلد هستم باين دلايل نيست ، و براي امثال ما و هر جوان مسلمان و هر كه علاقه بفهميدن اين امور دارد واجب آن است

که اول در شناختن گویندگان این احکام دقت نماید که با عقل حقیت و صدق آنها را بداند و بفهمد که هم بتکلیف اول خود عمل کرده و هم هزار درجه آسان‌تر است ، بلکه پیش از همه چیز امر توحید را باید با عقل بفهمد که کلید دانستن جمیع مطالب او است ، و چون این اوقات زیاد مي‌بینم که جوانان ما بتقلید از علما و نویسندگان اروپا بیشتر احکام فرعیه اسلامیه را مورد بحث و انتقاد قرار میدهند که فلان حکم فرضا مثل حکم طلاق یا امثال آنها آیا چه علتي دارد چه منفعتي دارد یا چه ضرري و آیا مفید بحال جامعه هست و با تمدن پوچ بي‌اساس اروپائي مقایسه‌ها میکنند و اغلب هم طریقه آنها را ترجیح میدهند و کاسه از آش گرمتر هم میشوند زیرا علماي آنها خود بجهل خود اعتراف دارند و عقب این میگردند که چیزي بفهمند منتهي راه را هنوز دست نیاورده‌اند ، ولي از جوان مسلمان بعید است که از پي این راه دور که آنها اختیار کرده‌اند بروند و باید بدانند که از راه این جزئیات بمطلب نمیرسند و باید انسان اول امر کلي را در نظر بگیرد و از پي دلیل آن بگردد وقتي که کلي را درست کردند از پي جزئیات بروند پس باید اول از توحید خدا تحقیق کنند و نفهمیده و نسنجیده موحد نباشند و اگر وجود خداي یگانه محیط و عالم و قادري را فهمیدند و قبول کردند بالملازمه میفهمند که چنین خدائي البته حجتي و پیغمبري که خلق او را

از رضا و غضب او خبر بدهد قرار میدهد و آن پیغمبر را هم عالم بخیر و شر قرار میدهد که آنچه گفته است موافق صلاح باشد و اگر نه در خدائي خدا نقص وارد میآید و میفهمد که آن پیغمبر یا امام که واقعا از جانب خدا باشد میتواند احکام خود را هم طوري ابلاغ کند که قطع و یقین از آنها حاصل بشود و محتاج بظن و تخمین و احتمال هم نباشیم و بطور قطع هم میداند که آنچه را که چنین حجتي و پیغمبري بفرماید البته موافق صلاح و حکمت است خواه من هم وجه آنرا فهمیده باشم یا نفهمیده باشم ، و اگر اول این قسمت را ندانسته‌ام و حقیت و صدق خود پیغمبر را ندانسته‌ام و او را مفترض الطاعة نشناخته‌ام فرضا علت یك حکمي را هم فهمیدم چون بصاحبش معتقد نشده‌ام از پي عمل نمیروم و فایده بحال دنیا و آخرت من نمي‌بخشد ، حال بر فرض که خوب باشد چه ربط بمن دارد ؟ پس ابتداءً این بحثها بي‌فایده است و اول باید از پي کلیات رفت که با عقل بفهمیم و یقین کنیم که آیا باید دیانتي داشته باشیم و تصدیق کسي را داشته باشیم یا باید مطلق العنان باشیم پس از آن صاحب دین را بشناسیم و صدق و کذب شخص او را تشخیص دهیم و اگر این را فهمیدیم ابتداءً امر و نهي او را بگیریم و بنا کنیم عمل کردن که عمري را عبث نگذرانده باشیم ، و در ضمن عمل از علتها و حکمتهاي آنچه او فرموده است بنا کنیم پي‌جوئي کردن و فهمیدن و براي این کار هم باز اقرب طرق همان است که از فرمایشات

خود او چیزي بفهمیم نه از افکار باطله آلوده خودمان .
خلاصه آنکه دامنه این سخن دراز است و در این مقام قصدم بیش از اشارهٔ نبود و

خواستم خاتمه عرايضم نصيحت صميمانهٔ باشد كه ببعض برادران كه مانند خود من عامي هستند شده باشد ولي اهل علم البته بهتر از من ميدانند و از اهل علم و ادب معذرت ميخواهم و تمنا دارم كه بر عرايض گنگانه اين ناچيز خورده نگيرند زيرا خود اعتراف بجهل دارم و بعلاوه نخواستهام كه باصطلاحات علميه جاري شده باشم بلكه ميخواستم بزبان ساده خودماني عرضهائي بكنم زيرا تجربه فهمانده است كه در طول بيش از هزار سال از اين اصطلاحات چيزي عايد نشده و جامعه را بحال جهل نگاه داشته تا حدي كه گاهي ما از ضروريات اسلام هم كه بطور اشاره چيزي ميگوئيم اسباب وحشت جمعي ميشود و غريب ميشمارند زيرا آنچه تا كنون شنيدهاند فقط اصطلاحاتي بوده و از آنها هم كه چيزي نفهميدهاند و بهمينجا اين عرايض را ختم ميكنم و از استاد محترم خودم جناب سائل ايده الله معذرت ميخواهم كه اين اوقات حواس جمعي در بر نيست و وضع گرفتاري حقير مشهود جنابعالي است و السلام عليكم و رحمة الله و بركاته و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطيبين و شيعتهم المخلصين و انا العبد المسكين ابوالقاسم بن زين‌العابدين اعلي الله مقامه .

صفحه ۱۰۳

تمام شد در شب شنبه يازدهم شهر صفر الخير هزار و سيصد و شصت و شش هجري قمري علي مهاجرها السلام .